

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ابرام ۱۳۱۱ - مجلس شورای وچون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج
مورد عهده تا نوزدهم فروردین است. همچنین مسیح و مسیح
پهلو کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش کهنه تعمیر و رنگ
تعمیر و رنگ کفش و کفش کهنه تعمیر و رنگ
موتور و پمپ و سایر لوازم
آدرس: میدان شهر نو کوه کفروشی

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کفش و کفش کهنه تعمیر و رنگ
برق و کفش کهنه تعمیر و رنگ
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزوات هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد. آدرس: چوک شاهر جلال آباد

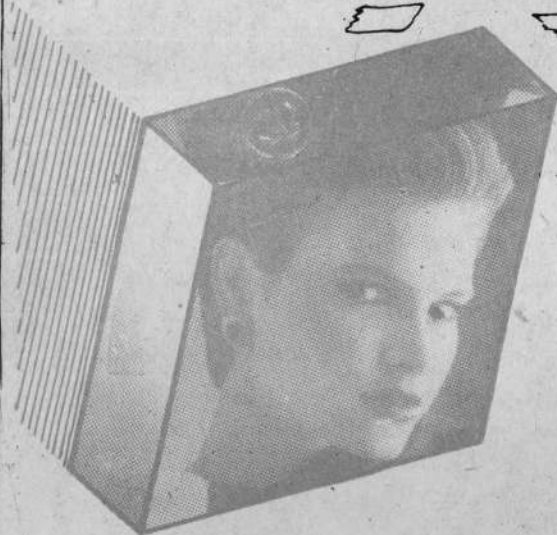
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت
کمپنی با عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده
زنانه و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

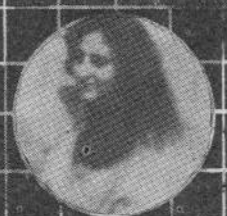
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقشیده است در تیار و ذوق فتنه است
شعر غزل و در قیام از روی طبع است که در خلاصه جاز به بر روی
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

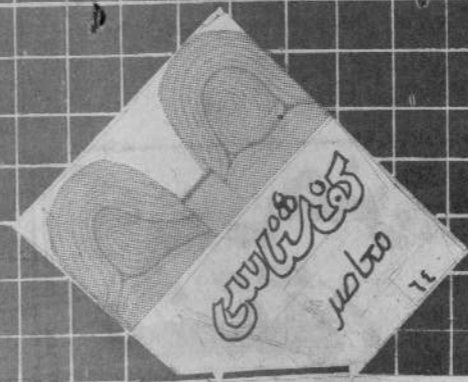
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطای: کبیر امیر جمی نامی
ارت و گرانیک: حمید حلیبی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مختم: محمد گل

ادرس: مکزوریون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود جمیلی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌ارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن من شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قدسوی بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گسوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

بهر

بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چسبی
 گونه توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد؟
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 سبت گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشوران وسایر
 گروپ های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسرا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریبا -
 نیان تمام جا نهمین مناوزه بدون التماس

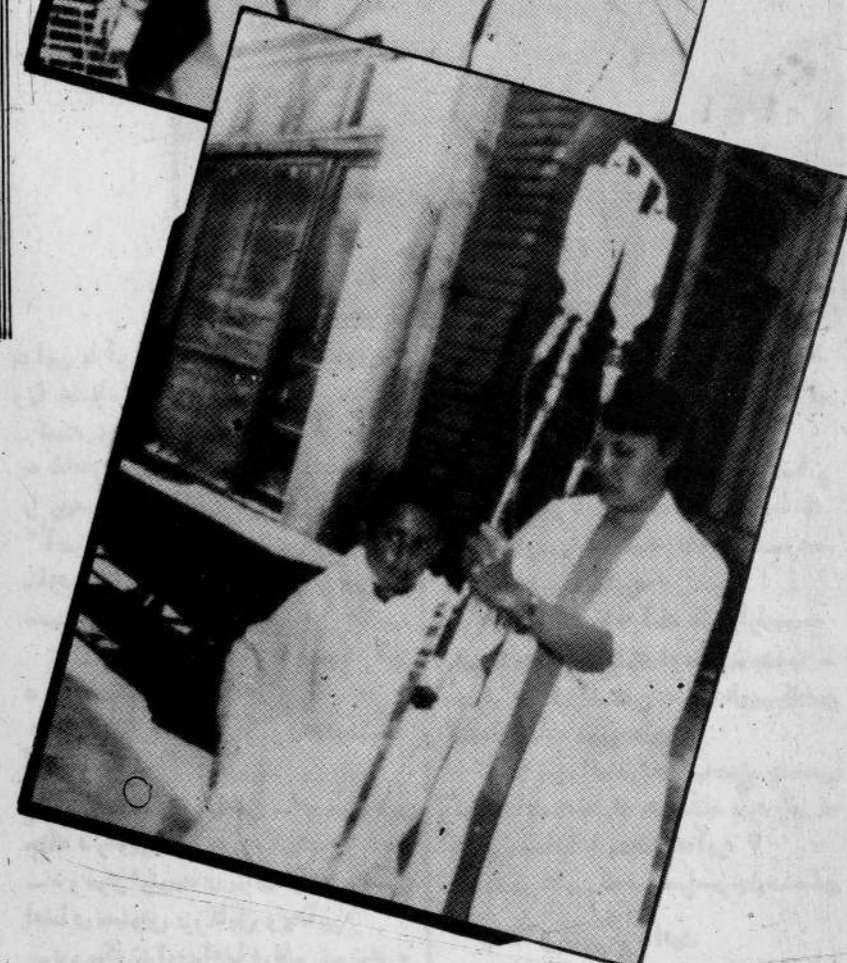


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار داد ها صراحتاً
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .
هیچنان دولت های شامل این قرار
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
قیمت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم و شرف و حیثیت آن ها محقوق خا
نواده گان ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .
شکجه و رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
ماند خست چشم دید خود را از اتاق
عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
های قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .
نرس مؤظف این اتاق " اوکی هایدن "
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .
وی در مورد مرضیانش میگوید :

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آثرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
جبهه رفع ضرورت است .
از او می پرسیم : چه فکر میکنید ؟
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سرسام آور و
مشتناک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :
" امکان دارد تعداد زخمی ها
کتر ازین باشد ."
محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
وجودش را پر کرده است . من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم .
تیزباخته گی رانسی شناسد فقط میگوید
مرضی را نجات بدهد . مهربانی و
همدردی بزرگترین شوق و هیجان
زندگی اوست .
اتاق عاجل را ترک میگویم . در
دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش " سو جهیری " است .
ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد . ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نوزاد زاده است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
میبرسم . میگوید (" کار طبایست
یک از مایش است از مایش مهم و پر
مسئولیت . من قبلاً هم در پشاور بسا
افغانها کار کرده ام ."

نظر او را در مورد این مسأله می
پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تا' مل میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مرضی
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
مشاهده میکنم . این دوکتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .
درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود .
تعداد پرسونل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
گروه اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
ناروی اند .
گروه سوم دو نفر اند که یکی آن از
سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه پیشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظارن
میکرد .
آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیمایش مشاهده می کنم .
از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟
جوابی که از او می شنوم خورشندم می
سازد میگوید :
کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
هیچنان می گوید :
شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
ویسه رو بر و نشده است . آنچه که
مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
افغانی در کنار ما است . من مردم افغان
نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
دل می میخواهد که همه ولا یات افغان
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روحا انسان را خسته میسازد .
مسئول بانک خون " ایوا " نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :
" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم ."
به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می
کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس
از دوکتوران و نرس ها را به اشکال
می بینم . مرضی رضی اند پاپوا ز
های مرضی نرها میکنند . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
بقیه در صفحه (۹۱)



تصحیح و نگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و مصوف و این جلوه
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
نست . راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ
پر شمس های را در نور دیده اسف کد:
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نهای نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم . آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران ... و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
معاهد گراهی گرفته اند و تهن گان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان رهش ها طریقی
دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند
و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانقی ابعاد
متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان
نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
راهداری باورش راه دست راست
یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها
نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و یا
" خطی " و باریک و یا هم " حجبی " و پر بار .
بدون شبهه هیچیک از این مسیرها ،
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهن گدارها را بیستاه
بی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایس
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگای حکماست * تو چو قیله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء طبیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایسی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستری" ، "نهل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دروم "خیال ماورایی" یا آنسانی که ما از آن چهار دستاورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موجب خاص" را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم پادشاهد و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاودان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگای خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهیست :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیمه و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند را مسا میافزاید :

هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهمیران هائسه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب استکو سر کشی گناه . از عالم دوزخ تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهلز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است - نباید زیاد تر به مصرف برسد - ساعت یازده شب است دو جفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند ، هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بگرد بگرد پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده ، معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند بدون سرو صدا ، با بای پیاده ، آن چا را ترک گفته ، روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارند وی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم ، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی ، فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات - این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفوی افسر خارند وی به همکاری که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موتورکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ یک از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وی میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر کرده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وی وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وی به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وی حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب ، دستگاه خارند وی پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وی مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید . خارند وی باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وی در حالیکه از این خبر سخنی ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هراسان افکنده بود . امر جنایی خارند وی خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکرت گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
(. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خود - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 با تهذیب و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)
 ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاپیش) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپادادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گوید.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یک روش پدا هتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیت یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیت تسموه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدسی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیت عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و ابدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریب به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در روه کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

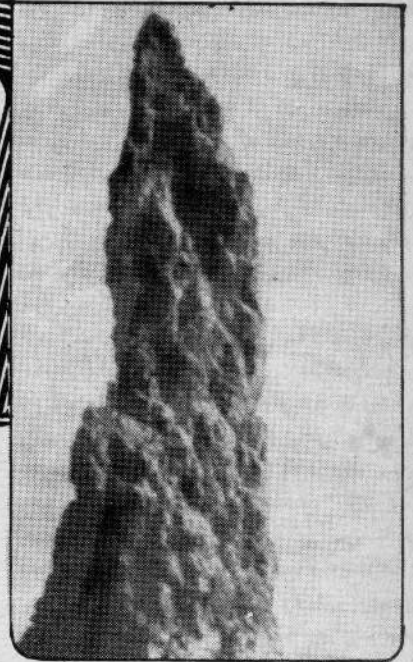
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دروه کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكی ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسايس هېڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكی ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكی څخه د پوزيات دي له همكی څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهي فضاكي هغه اجسام دي چي عملايي همكی ته هم رارسيدزي او شمير يي تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټكل شوي او بسايس هېڅكله هم اټكل نه شي ممكن چي په لايتناهي فضاكي بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت همكی ته لږ او د يوشمير نورو واټن د پوزيات دي . هغه ستوري چي واټن يي له همكی څخه د پوزيات دي له همكی څخه نه شي ليدل كيداى .

يوشمير ستوري د ثوابتونه نامه ياد يزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . يوشمير نورې حرکت

ستوري ياد آسمان مشاكونه



لري او د لمر پر شاوخوا وايه ازاد ډول په كيهاني فضاكي حرکت كوي . په شمسي منظومه كي د ثوابتوشمير د پوزيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندلو ونيكولخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ويشل شوي دي . پوزيات شمير د دغو ستورو ستروگه ليدل كيزي علت يي دادي چي له همكی څخه په ليدني واټن كي واقع شوي دي . له همكی څخه د لمر واټن : له همكی څخه د لمر واټن د ستورو پيژندلو ونيكولخوا يوسلو پنځوس مليون كيلومتره اټكل شوي دي . پدي ډول د لمر رڼا د شلو د دقيقو په واټن همكی ته رسيدزي .

تعمیرات

گاتا

برخي يعنې ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چي گاتا منظوم شكل لري او د اوستانوري برخي د نثريه ډول دي او - نثري شكل لري .

د ياد ولولو د ه چي اكثره كتابونه چي د آريائيانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوبيزي د نظم او شعر په شكل دي او د وخت په تيريد وسره يي خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثري شوي دي .

د اوستاد كتاب څلورمه برخه چي د - ((پست)) په نوم ياد يزي اوس هم د شعري كيفيت اورو لرونكي د اوستا سېنگاري چي دغه برخه هم په لومړي سر كي په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) كلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چي په اصل كي گاتا او په بهلوي ژبه كي گاس تلفظ كيد ه او بېسا وروسته په دري ژبه كي تري ((گا)) جوړ شوي دي چي د مكان او زمان د ظرف په حيث استعمال يزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له يوشمير خبرو څخه متشكه ده چي د ((ها)) په نامه ياد يزي . هره ((ها)) په يوشمير قطعو او تړنو ويشل كيزي چي هره تړنه د - ((وچس نشتي)) او هره مصرع د « انمن » په نوم نومول شوي دي .

په مجموعي ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتو او ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د يوه مخانگري ليكې سېك لرونكي دي .

د هغو كتابونوله ډلي څخه چي د پسر تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه كي د هغه زمان د ستر پوه اونوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خواليكل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم كتاب دي چي د ((ويدا)) له كتاب څخه وروسته يي د دويم آريايي كتاب په حيث پيژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ويشل شوي دي چي دغه پنځه برخي په لاندې ډول دي :

- ۱- پينا
- ۲- ويسپرد
- ۳- وند ياد
- ۴- پست
- ۵- کوچني اوستا .

د اوستا د لومړي برخي اوه لمر خپو كي چي له پينا څخه عبارت دي د ((گاتا)) په نامه نومول كيزي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخواني او اصليه برخه ده . پوهان عقیده لري چي دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او ونيكو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت يي ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چي اوستا په خپل پخواني شكل كي لکه د ويدې سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تيريد وسره يي اكثره برخي په اوسني يعنې منشور شكل اوستي دي او يعنې تغييرات پكې منع ته راغلي دي . ويل كيزي چي دغه - تغييرات عمدتاً د ساسانيانو په دوره كي په اوستا كي پېښ شوي دي .

هغه ستر توپير چي د اوستا د لومړني

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه كي د دري سوه زره كيلومتره دي . که چيري به د دري سوه زره كيلومتره واټن كي د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو وليدل شي .

د فز سرعت :
د فز سرعت په يوه ثانيه كي ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي . يعنې که چيري د دري سوه زره كيلومتره واټن ليري كيم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته په همدغه واټن كي اوږدل كيداى شي .

كهكشان :
كهكشان د يوزيات شمير ستورونو مجموعه ده چي لمر هم د هغو په ډله كي شامل دي . په كيهان كي د پيركهكشانو وجود لري چي هريوي به متوسط ډول دوه سوه مليارده ستوري لري .

د فو ستوروله ډلي څخه يوشمير لكه لمرغوندي نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نورله نوراني اوتودوخه توليدونكو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چي همكی هم له همدغي د ويي ډلي څخه شميرل كيدوي .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپېښونو په وسيله د نري يوشمير پوهان ارفضا خپرونيكي پدي توانيدلي دي چي په لايتناهي فضاكي له مليارده څخه زيات كهكشانونه وپيژني .

د فو كهكشانونو يوشمير زمين له كهكشان څخه يوليارد نوري كلونه واټن لري . او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټكل شوي دي .

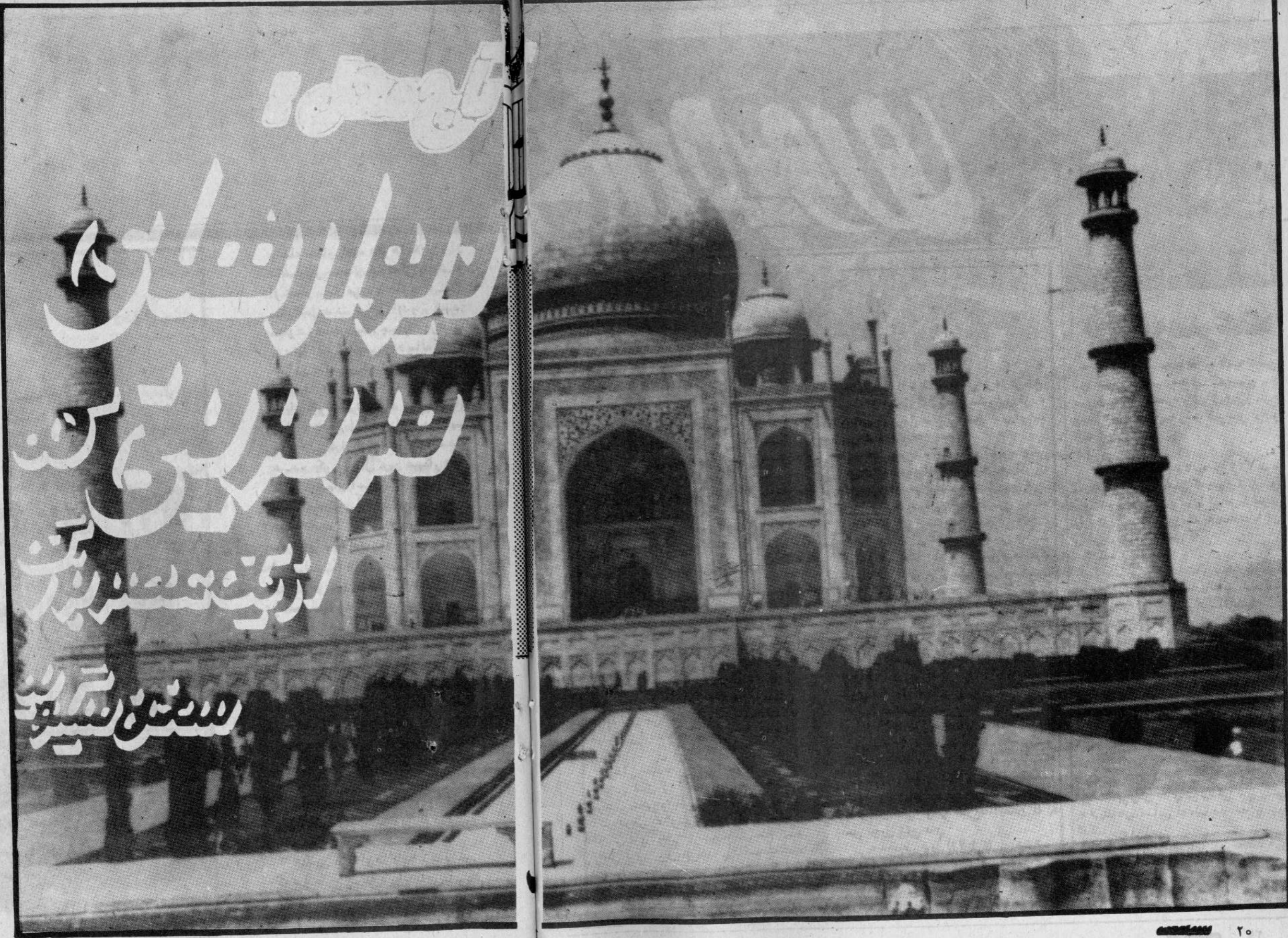
د وکتور ظاهر ظہیر مد پسر
 مسول مجلہ سہارون بنا پسر د موع
 دولہ ہند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ سور از شہرہای دہلی
 بہلیس واگرہ د پسن نمودہ و
 از انجا را پسر ہای برای مجلیہ
 سہارون واخبار ہفتہ تہیہ نمودہ
 اند کہ اینک دین شمسارہ
 را پور تار از اکرہ را بہ نشر
 برسانیم :

تزارش اختصاصی
سہارون

در گرمای ۴۰ درجہ سانتی گرہند
 سفراز دہلی جدید بہ آگرہ ہرزحمت
 است . فاصلہ ہی کہ چہارونہم
 تا پنج ساعت را در بر می گہرد وچادہ
 باریکی کہ ہر لحظہ احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما بہ ہر حال
 مسافرت بہ ہند ہ بدین دیدار از آگرہ
 چاہی کہ یکی از زہنہا ترہن دستاورد
 تمدن جہانی یعنی تاج محل ودیگر
 بناہای تاریخی قرار دارد ہ ناکامل
 خواہد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دہلی را بہ قصد آگرہ ترک نمود . حوا
 لسی ظہر جادہ ہای مزدحم آگرہ مرا
 یکی ہ ہی دیگر عقب گذاشتم و در
 ہوٹل زیبای آگرہ توقف کوتاہی بہ
 عمل آوردیم . در ہوٹل با مہماندار
 محلی آشنا شدہ و مستقیماً راہ ہند
 ہای تاریخی را در پیش گرفتیم و دیدار
 شہر آگرہ را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبرہ است کہ شاہ جہان
 فرزند جہانگیر و نوادہ اکبر بزرگ از
 سلطہ مہاراجاں مغول کہ ظہیر الدین
 محمد بابر بنا کند اراں است ہر ای
 ہمسرہ ممتاز محل ہر فرار رود خانہ
 جینا بنا نہاد .



تاریخ و تہذیب

تاریخ و تہذیب

تاریخ و تہذیب

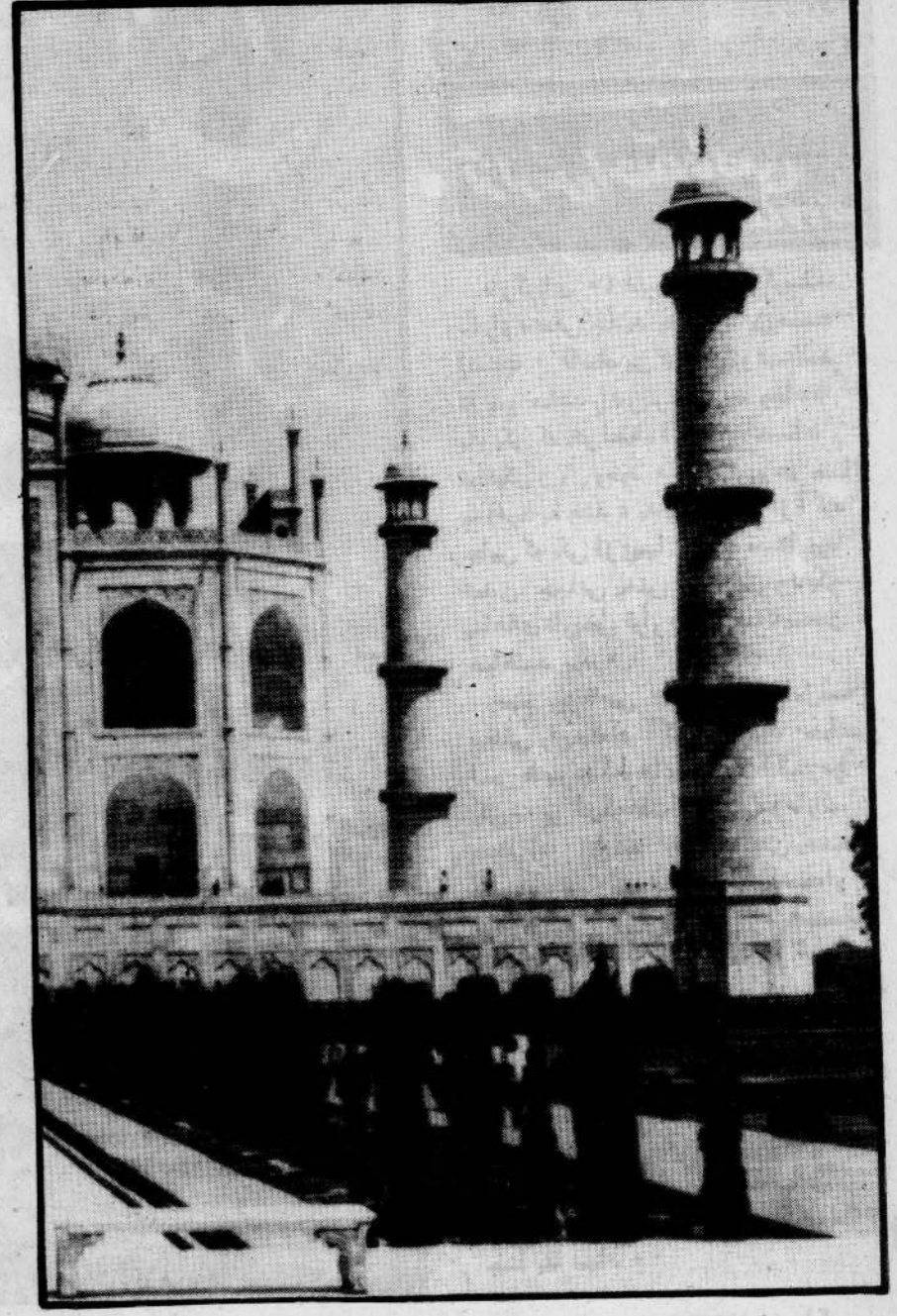
تاریخ و تہذیب

تاریخ و تہذیب

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

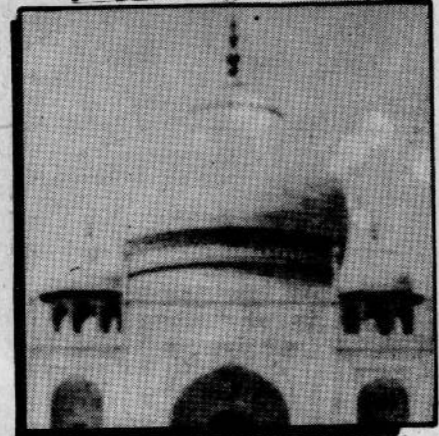
دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبا
 ممتاز محل دختر ایرانی از دواج کرد.
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا
 می آورد در گذشت . شاه جهان
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های
 معماری جهان است سه هنر مند
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :
 استاد همی ایرانی ه جبر و هند
 و بر دنیوا مستالوی و او ستین دو سرو
 از فرانسه . برای احداث این بنا
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به
 هند دعوت نمودند .
 برای ساختن تاج محل بهست و دو
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه
 مهاراجه جهوپور برای شاه جهان
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته
 شود .
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر
 که دو طرف با دیوار های بلند
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده
 و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره
 ها استوار گرفته است . از فاصله
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی
 است که در میان استخری قرار دار د
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب
 میابد و در فاصله چند متر از
 میان استخر حالا فواره های آب بلند
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه
 پهلوی و چهار مدخل دارد . در هر
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف
 آن با دیواره منبک و هفت ضلعی
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده
 احاطه نموده است . روی مقبره ها
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا
 جای قارتگری دزدان محلی وارو پایی
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از
 عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه
 ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زهر
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی
 قرار دارد . دو برج عمده در مدخل
 بنا به دو طرف دیده می شود .
 بعد از دیدار تاج محل همراه با
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ
 های سبز رنگ ساخته شده که در
 اطراف آن حصار های محافظتی و
 خندق ها جا دارد . در این قلعه
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد
 گوهر ه تالار های باغی و پارخاس
 و کاخ سرسبز قرار داشته است .
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام
 های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن
 نورجهان و برج یاسمن جلب توجه می
 کند .
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها
 و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی
 آورد .
 با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش
 همایون به قدرت رسید . او از دست
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولیسی
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگ
 جهانگیر از محل اختفای خود درد کن
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران
 خود را کشت .
 همین شاه جهان است که تاج محل
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود
 یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد
 اورنگ زیب بر نیروهای پدرش پیروز
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -
 بقیه در صفحه (۲۳)

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به پولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لعوانه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لعان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیجا باملرنه یسی
 چند ان لعان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوی
 فکونه اوتازه اند بیسی ورید اکر ی نسو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همد اشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو بنهوتو می
 چیرته به بنا رکی یو کوربه کړا و نیسوه .
 او بناپیری می له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ ووسته . خوفنی هغه
 نوي شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غور یدلی ناوی له مینی می
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو
 داچی بناپیری له دی ټولو بیبڼو خنګه
 په خبرید وسره د خپل میره به نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یسی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اسس

بوخت کړی وچی ژوند کور ، بنعسی او
 ان ناوی بناپیری می هم تری هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 می کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته می د لعان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه می پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به می د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوربه می هم
 چی لعان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به می د پتی ته هخوله چی د لعان د
 ژورولو له پاره خه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه
 ورسه له هغی سره مرسته کوي ، او دا -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه نه پوره خیر نسیم له دی -
 ترخو بیبڼو او کسو خنګه په خبرید وسره
 می په زره او د هن کی مرسامونک -
 اند پینو بلای وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساس راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن می خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی نورسته او
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه می پور پتل
 تردی حتی می بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره خه لاره چاره
 وسنجیم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره بنعسی او
 ماشوماو نوخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لعان تری
 په خنګه کړم خونه زما به زره کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او رګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دامنعه
 بناپیری ، دوه دري حله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیبڼی می
 په ژوند را روانی دی چی زه می مخه
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو
 مخه ونیسیم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غور یدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله می په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه می دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره می د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 خه فوځ کارو کړم اوله دی نوي غور یدلی
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسره
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 او زره لړ زونکی سوداګانی می را وا -
 چولی او د لوپواند پینسونه سمندرکی می
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوینتنی هغه وخت لازیات بیبڼی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزه د سفر خنګه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری به
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د خه
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 خه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوي میره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روازه بسی وتر له اویانوس له دی -
 چی یوبه دمزی چای می رادم کړ او د
 پوخه خوز واو میوی سره می راوړ ، نسو
 راغله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 ټوټی ناسته وه د لومړی محل له پاره
 می به زیاتی مینی لومړی خپل سر به
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یسی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راوړ اندی کړی . لعان می بی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شوم نوداسی می به تو -
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می به
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره می واره تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراوصورت می به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یسی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو بنیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خویا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شین تیرولو ته اړ کینم ، نو د پاپه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم او جان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شینه مخکس د ښاپیری د وصل په هوس کی نینی نینی - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یو بل بیالزخه به سرشم . زه رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولم . مخامخ م ، د ښاپیری هر حرکت دومره له منی ډک و چی مایه به هم کولم شوې هغی باندې دخپل کرکلت لاندو و ولگم . آیا داکه وده و چی د لاسلمب ښاپیری می داسی له منی مخیا لولم مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کس پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوری هلته اوسنې ، دولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره پاسو . ان هغی ته می دا پاپه ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه دا چی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خخه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوجی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د ورغی ، نینی او بحای په باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه پاپه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخخه راتا وکړل او داسی

می به غنجه کی تیڼګه کړم او په خوله می خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی جان د ښاپیری د وصل په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوری هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سر ولیدي . خوله دې سره دا هم راته به پاره شوه چی هغی به (ننیا) هم له میره سره د هغوی پس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، جان د - هغه غوښتواو لاس ته ورسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپه هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وری وکولم ، بدې وری ښاپیری پورته لولم چا وکړه نکلا موندلی وه . بار خولاخه چی د تیر وروستی نسبت زیات او پښین اوسنی و . سپین مخ می هر شپه سر چی اوس می او تیر کلسی پخوانی نوح کلت له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی دوه نول اوس وای خپل دې د هغی سرخ غوړیدلی و چی د هغی نیاسی سیاه و غوږه به لوړ شوی و چی د هغی سره د تللو لکه کور او د وروستی خبرو او نورو سبب کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، پاپه د جان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خخه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته دخه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښنو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخخه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراسخستی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی می د گاونډي د کور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه او س چی هرڅه تیار دې اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری ترهید لی هنی رانیکاره شوه . خوسم له دې چی فوښتل می ماته په اشارې څه روایی چی کتل می د یوې فتنی ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وویوله او په داسی زورسره می د کوتی پریخی وپورعوله چی ان د غورعید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په پیرشدت سره ووهله او پوری می کسره .

په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د جینسو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده ، اوس نو یوه شم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښای نن شپه ناخایی راغلی وی .

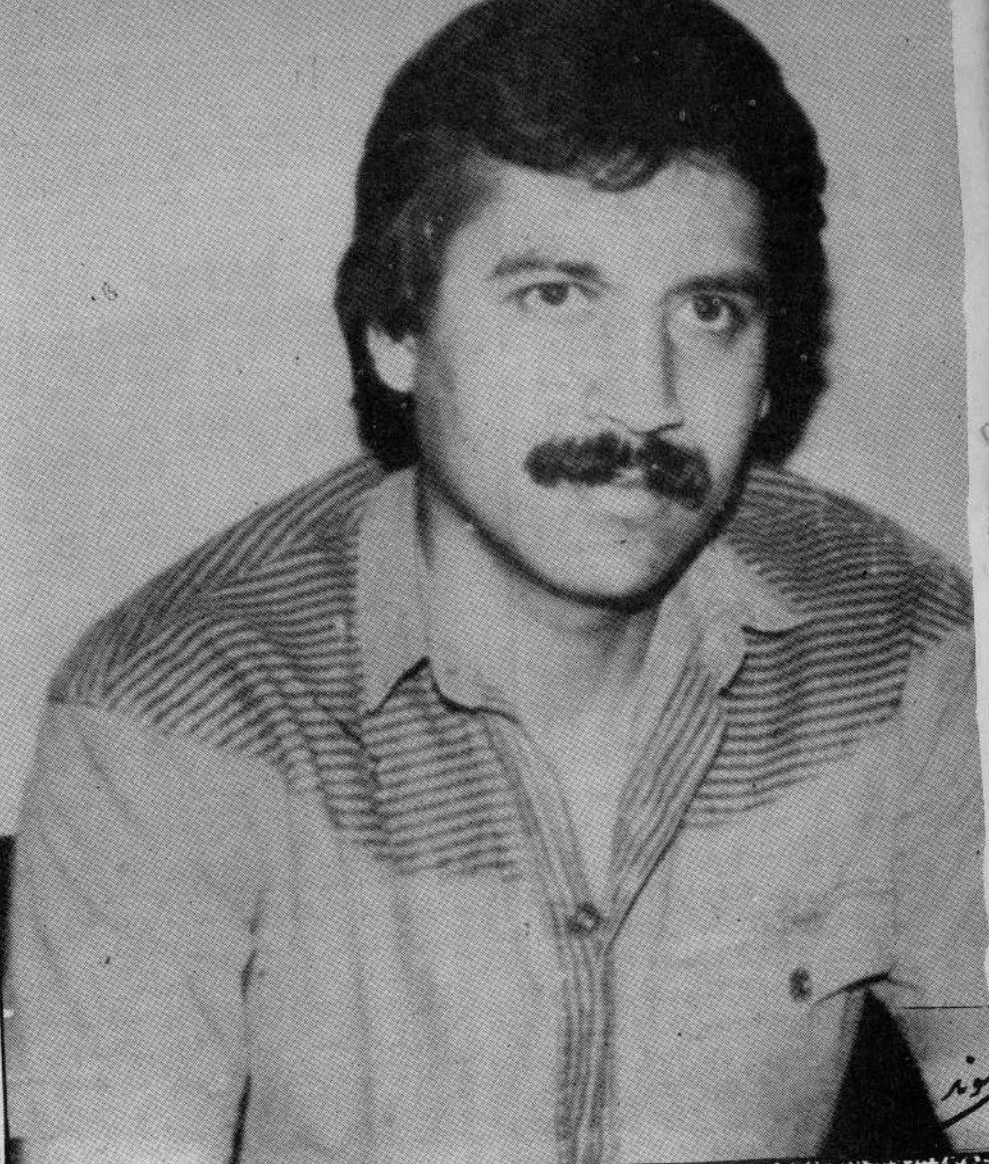
خولکه دا چی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی پاپه شوې . نوشیبه کړی می چی ختک ، میخونه او د لری کسو کس چی راوړی او د روزه می داسی کلکه وکړه چی هلو ویا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو کس چی له لید لوسره داسی شم لکه چا چی د پوڅی د نیاقومونه او کړ اوږه زما پاپه کی کول رااچولی وی . نوی د خپلی میرمنی اړ او د اشتباه د لري کید و له پاره جان به جاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خوه زړه می یو خدای خبرو هغه وری می تر بیگ پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توگه دې ښاپیری وژنوم . پخپلی دې ناتوانی سختی غوسه راغله . خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا جان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کورته راغلم . که کورم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډي کورته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وې کورته نوي کومه کبه راغلی وه او چی کله می له هغوی خخه د دې کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس بجی له دې بحایه کده وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب راد یوتلوویزون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا از زبان
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آدمها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضت
 واقعا هنر است ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در راد یوتلوویزون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در راد یو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم و با آواز و تلوویزون

خاوند راهی و از خواهر خوبم راه پیوسته
 تلویزیون نخستین کارها پیشرا -
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان گفتند
 ((باز آمد آن جوان سبزه)) همه ای که
 همه می باشد. به آرزوی آشنایان بلند
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارها پیشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کجا ام، و آخرین
 کدام؟ چی تفاوتها میان این دو شمار
 کرده می توانی؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن جوان سبزه) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایب است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جمعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معجزات یک آوازخوان، آنچه در آن به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوتهایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صراحتا ((باران)) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم ترسیند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فراهم دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

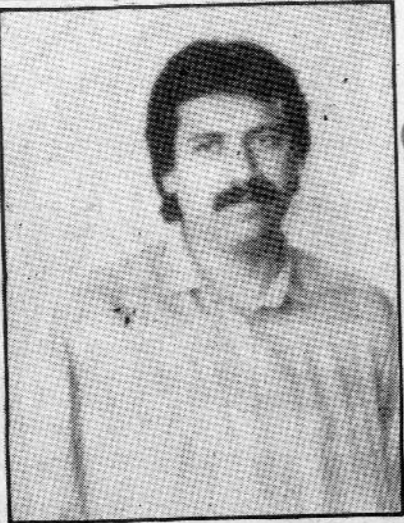
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعری جدیدت خبر جو در نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که



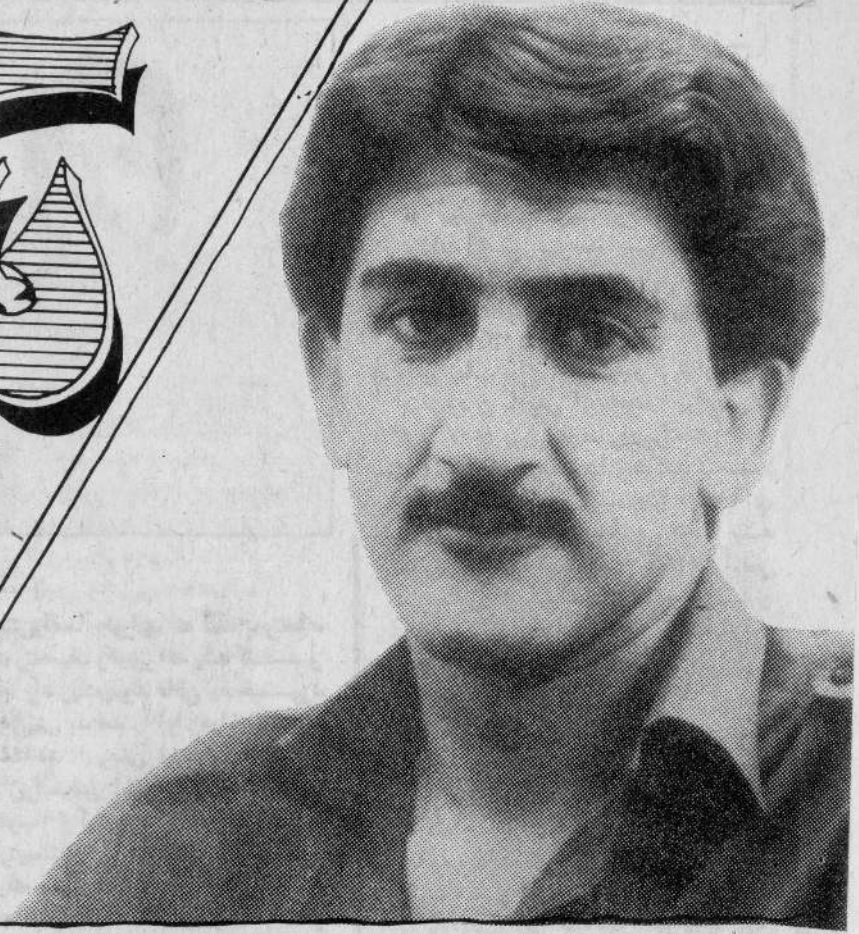
با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان ، خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه ای نیز صد او سواد و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود ، نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون چقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده ای
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد ، همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبر خوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جاد به
 خبر جو در نمی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد ،
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود
 را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند .
 زیرا اگر آنطور بود ، به خودی خود اثر
 هنری مطرود مردم می گردد . وقتی از
 مردم صحبت می کنیم ، منظور ما طایفه و گروه
 و جمعیتی نه بوده بلکه افراد ای اند که
 در کشور واحد زنده گی دارند . به نظر من
 آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب
 روس آوردند باید تفاوت ها و همگونی های
 (اگر وجود داشته باشد) دوزبان را از
 لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -
 فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته
 باشند . در ضمن چیزهایی که ساخته یا
 اجرامی گرد تفاوتی و درخت هاربا
 اصل خواهد داشت .
 من معجون این دو موسیقی رادریک
 پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر
 آواز را از پارچه برداریم ، باید شناخته
 شود که سازیک پارچه افغانیست نه فریبی
 * برای من چیزی تعجب آور بود ، وقتی
 یکی از آوازخوانان جاز گفته بود : (ما
 از موسیقی فولکلور الهام گرفتیم) و من
 هیچ نشانه و هیچ اثری از فولکلور آن
 آوازخوان و در پارچه هایش نیافتم . من
 شود ، شما اندکی بیامون موسیقی نو -
 لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم
 بداند به کجا رفته و در کجا استند ؟
 - باید مختصر گفت : فولکلور یاد انش هوا



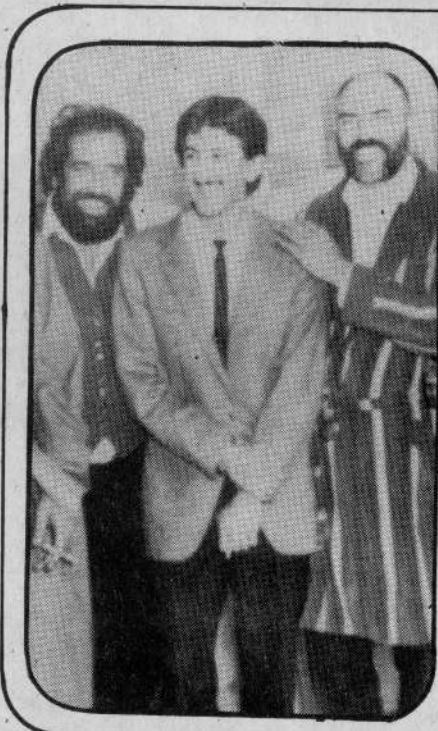
مواجه از موچیل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تمت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمیآیسی که هنر او بازنده کی او به حرکت او و صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتتم در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



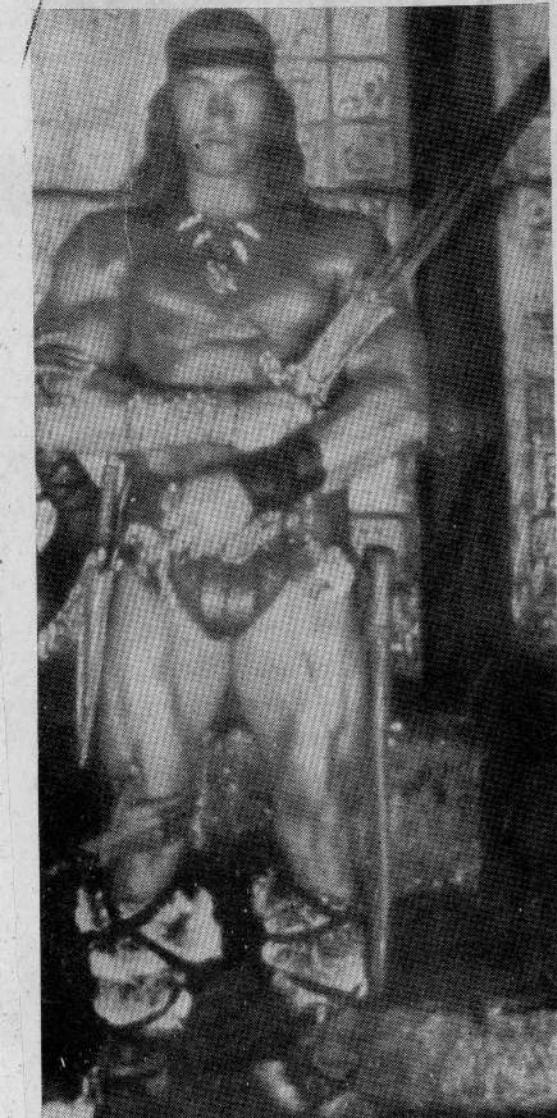
تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکی سمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم . سمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکی سمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیکی طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دوره گوناگون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبه
های تلویزیونی خود گفتید که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



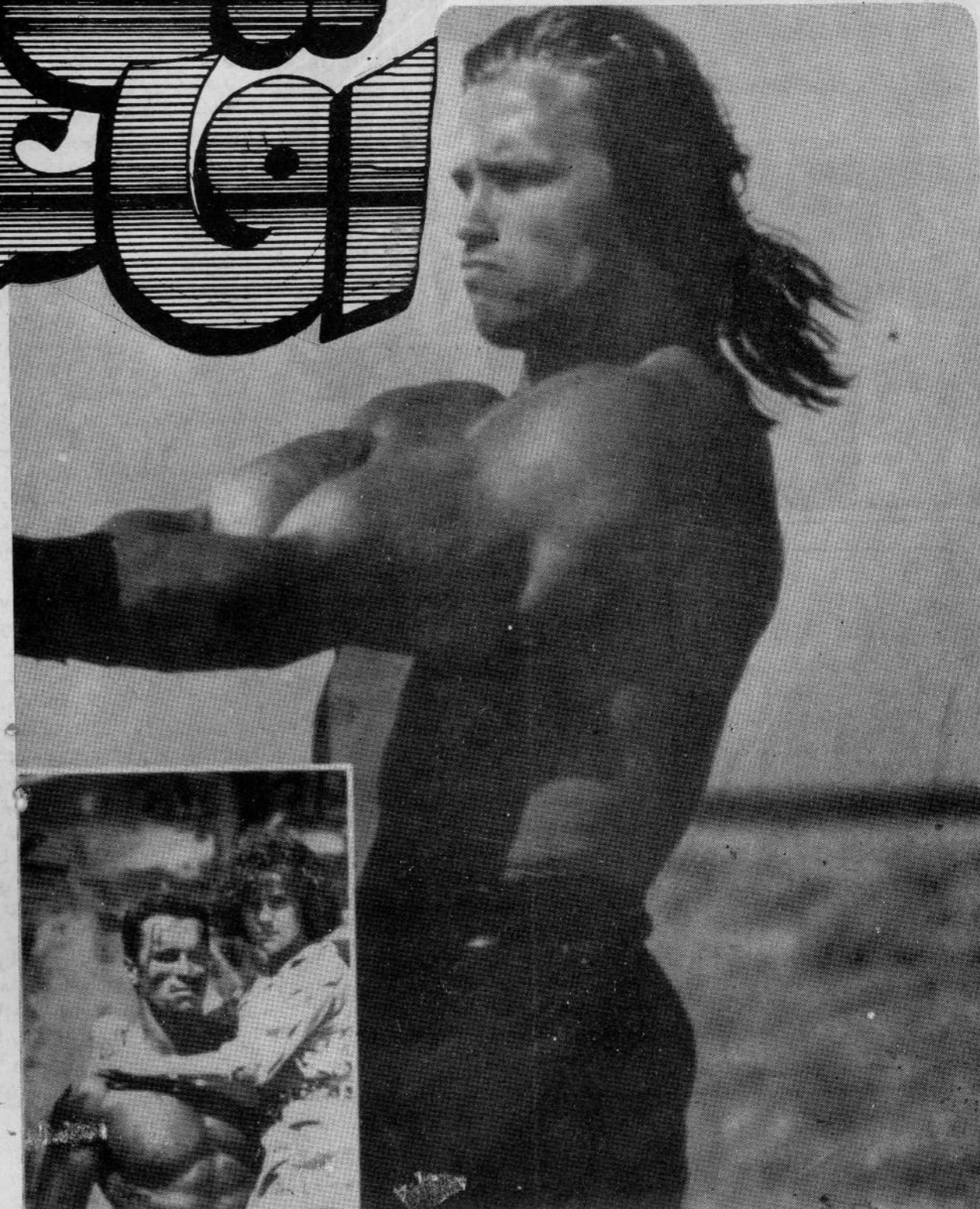
سولو پستار

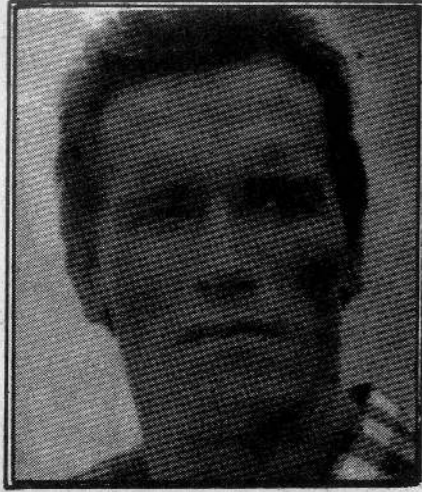
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps می پس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۸۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهر به سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهر به سینما
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستلر
 دایان که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و شهرت
 نعت او در جهان سینما به هم
 هیو ویز مورود علاقه اش " پرورش
 اندام " بادی به پهلوینگ " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسپریت یکی از مؤلفین
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " هانسی از هر لحاظ
 مبلغ به میلیون دالر در زمانت
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست
 نموده است دارد اما با سایر هنر -
 مندان معروف چون " ورنر هرتسوک -
 " استرود " " لوتنیا " و " ستلون "

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به سه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره .

کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روح نیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید و است قهرمانی که در مقابل مار عظیم ۲۲ متری و فسیح عظیم

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و در راه سالو نهایی تمرین را بر خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چو : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسون) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زیرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور پای جهان پرورش اندام" را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیزد و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست .

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و سرگرمی های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چو :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتاهو مجللو . . . زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر می گشتم . در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اردو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

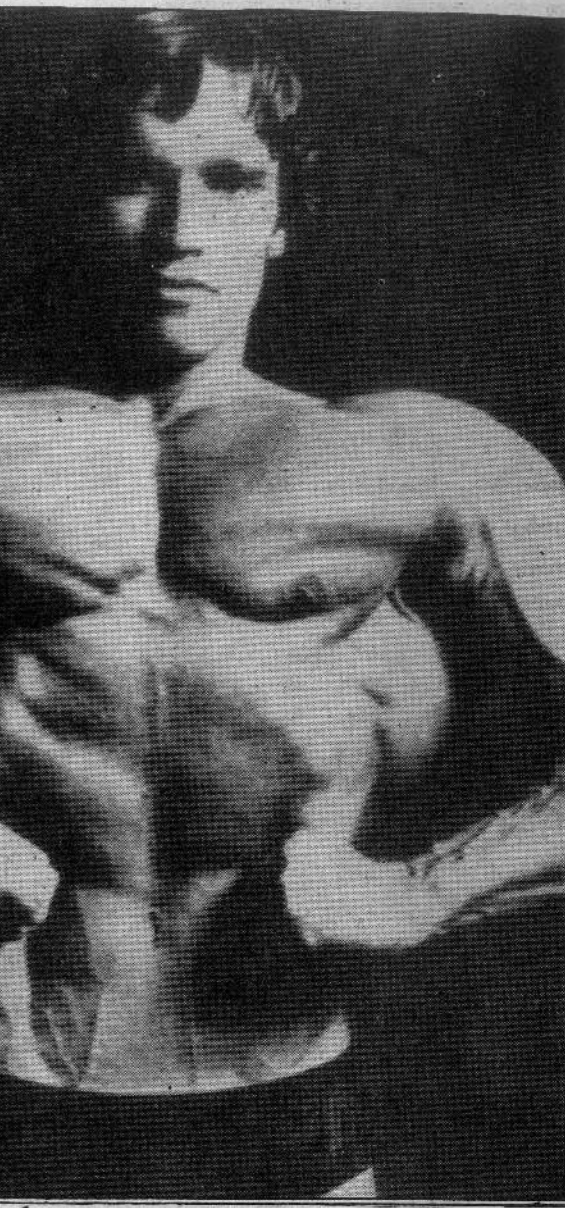
در آغاز در فلم "ارتولد -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلیک مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و نیتراب سرکه را به وجود می‌آورند که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوژی یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (امادرمعتا-

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
- آماده‌گی و استعداد ساختن دندان‌ها به معاب شدن: (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

- نوع غذاهاي مصرفی: افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخت‌شده و (ساجق)‌های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان.
- موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند.

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسال مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مغنی زمین برای منق شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسی ها واسید های حاصله از میکروب های رقتی مانند بامالیکول های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل میدهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی مینا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان ها کوچکتر به غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگیرد.

فرورفته گی ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال های سطح مینا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میگشاید. این مرحله د نشانده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیات کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدید آ درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری و اسیدی میکروب ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم ((پولیپت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر غذا های گرم به درد می آید (نه سردی) و این نشانده پشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب

از دندان خارج شده، ساختمان های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند

چیزی را بوجود چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامشخصی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد ، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار مدل سال ۱۹۸۸ خود را می راند تریوگر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید " که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما ، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند ی اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معترضی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کثرت از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - گاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

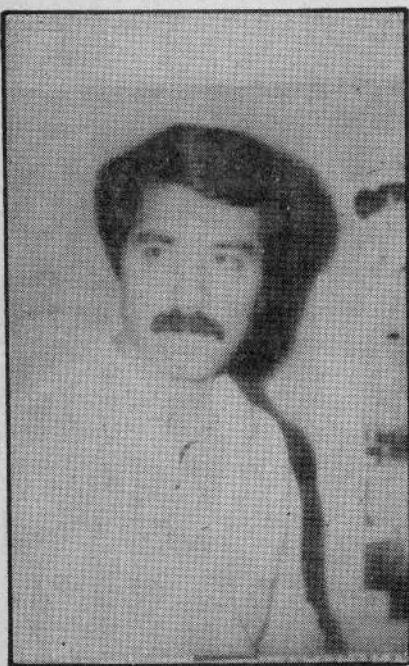
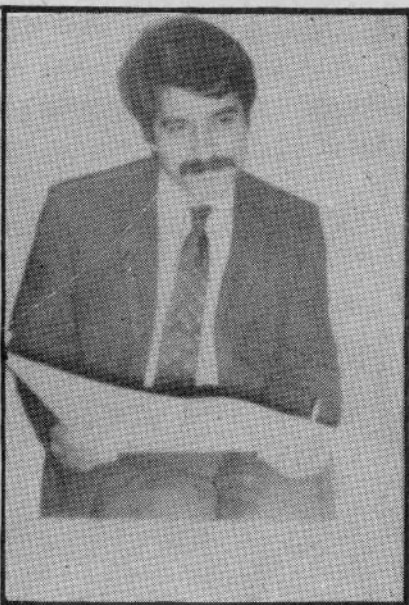
صفحه ۱۹۲

- هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم
- " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی "
 - " بهترین کارگردان : اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری "
 - " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من "
 - " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی "
 - " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار "
 - " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " برندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من "
 - " بهترین فلنامه ی اوپوزینسال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده "
 - " بهترین فلنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی "
 - " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نهند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

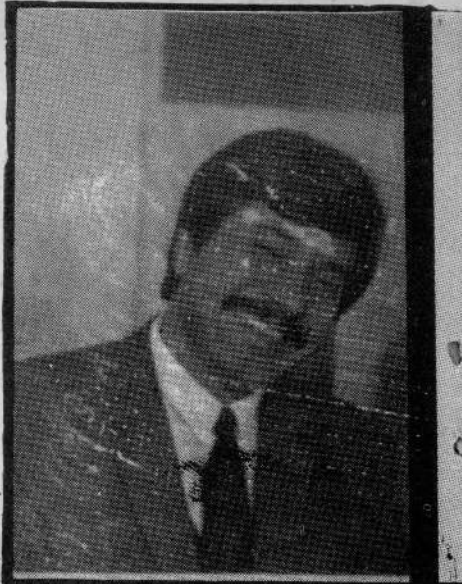
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید؟
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش
 داشتم.
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری
 چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا-
 طره است. برایتان قصه کنم که یک وقتی
 به تاشکند دعوت بودیم. اصلاً مسر
 نفر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
 کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که
 از زندگی اطفال افغانی که در آن جا -
 درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم. کمره
 را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم
 برداری کردم. سپس به دو هفته آمدیم در
 آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن
 یک فیلم در مسجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که
 فیلم برداری کند. او با طرفیکس می‌کرد
 و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر
 انجام موسی را دشمن و حبیب طلوع
 از میس خواهش کردند که من خودم
 فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد -
 وقت ما ضایع شده بود. من کمره را گرفتم
 فیلم برداری کردم. فیلم برداری تمام شد
 و فیلم به لاهور تاروت رفت. فردای آن روز با
 رهس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک
 جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم
 دیدم متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم برداری
 مسجرب درست و لیکه نیامده بود.
 وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
 سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند
 که در کجا تحصیل کرده ام. هر چند
 می‌گفتم درین رشته تحصیل ندادم به‌طور
 نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل
 کرده باشم و دوستانم "موسی را دشمن
 و حبیب طلوع" با خودش رهم را می‌بردند.

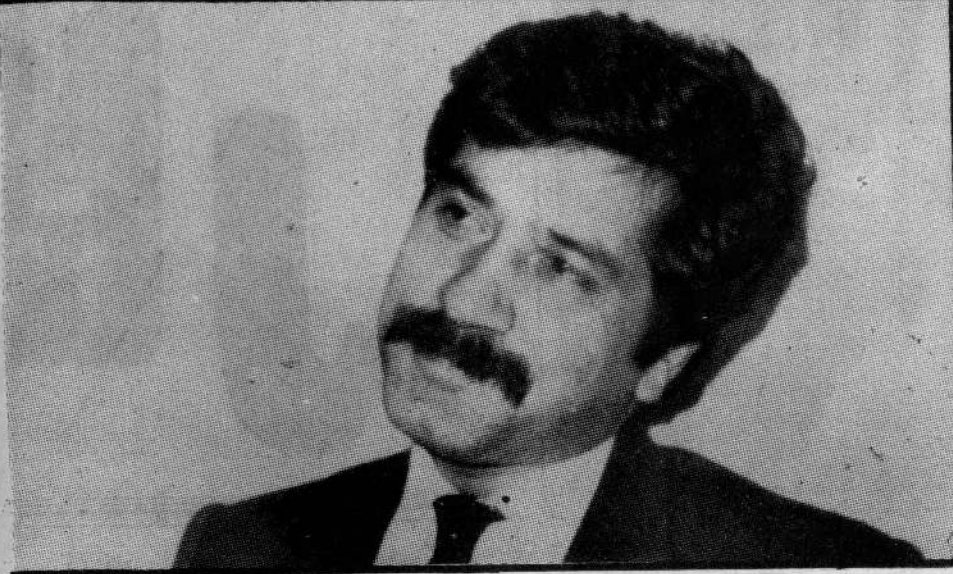
چس کار تازه بی رویدسته دارند؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار
 دارم.
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و -
 کتبخ تعلق نمیکنید، اندکی دیسورف
 زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید؟
 - ازدواج کرده ام. سه بچه. قصه اول
 دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم
 ها نقشهایی را بازی کرده اند.



که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی
 و یکی دو فیلم تلویزیونی. دیگر هیچ فیلم
 ما دور نمانده است به این معنی که
 قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
 به پالیسی روز ساخته شده که اینکاش فیلم
 های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب
 ما ساخته می‌شد و نشر می‌شد تا جای فیلم
 های بی‌فکر تجارتنی. خارجی را می‌گرفتند
 ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های انجا -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده
 باشد بسیار.
 - فیلم های ما چرا نقش شوند "صدا"
 دارند؟
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طور است
 که ماه خاطر سهولت کار و روی سست
 آواز را بگیریم. لذا از آن جایی که ماه
 ها زیاد دقیق نیست و از جانی هم
 مشکل بستگ وجود دارد. لذا آواز
 مخصوص می‌باشد.
 - آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش
 می‌گیرید؟



صق و پهن چی نوع بوده اند؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بهتر به
 مسؤولین افغانی قلم تعلق می‌گردد.
 ولی منحت یک سینما گر. میتوانم بگویم
 که محصولات این مدت زمان واقعا
 خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش
 می‌باشد.
 - به مثابه یک سینما گر، سینما آن چه
 را که است باید تصویر بدهد و یا آن

سینما روی آورده اند. چهره های تازه
 و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند
 تا سینما انحصاری نباشد. و ما خود -
 می‌دانند اگر در یک هفته سه فیلم نشر شود
 و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا
 برای تماشاگر دلیلگر نخواهد بود.
 خوب اگر افزو نتر از این بگویم. فکر میکنم
 درست نخواهد بود. ولی یک چیزی
 را باید یاد آور شوم که بسیار بافلنانه در

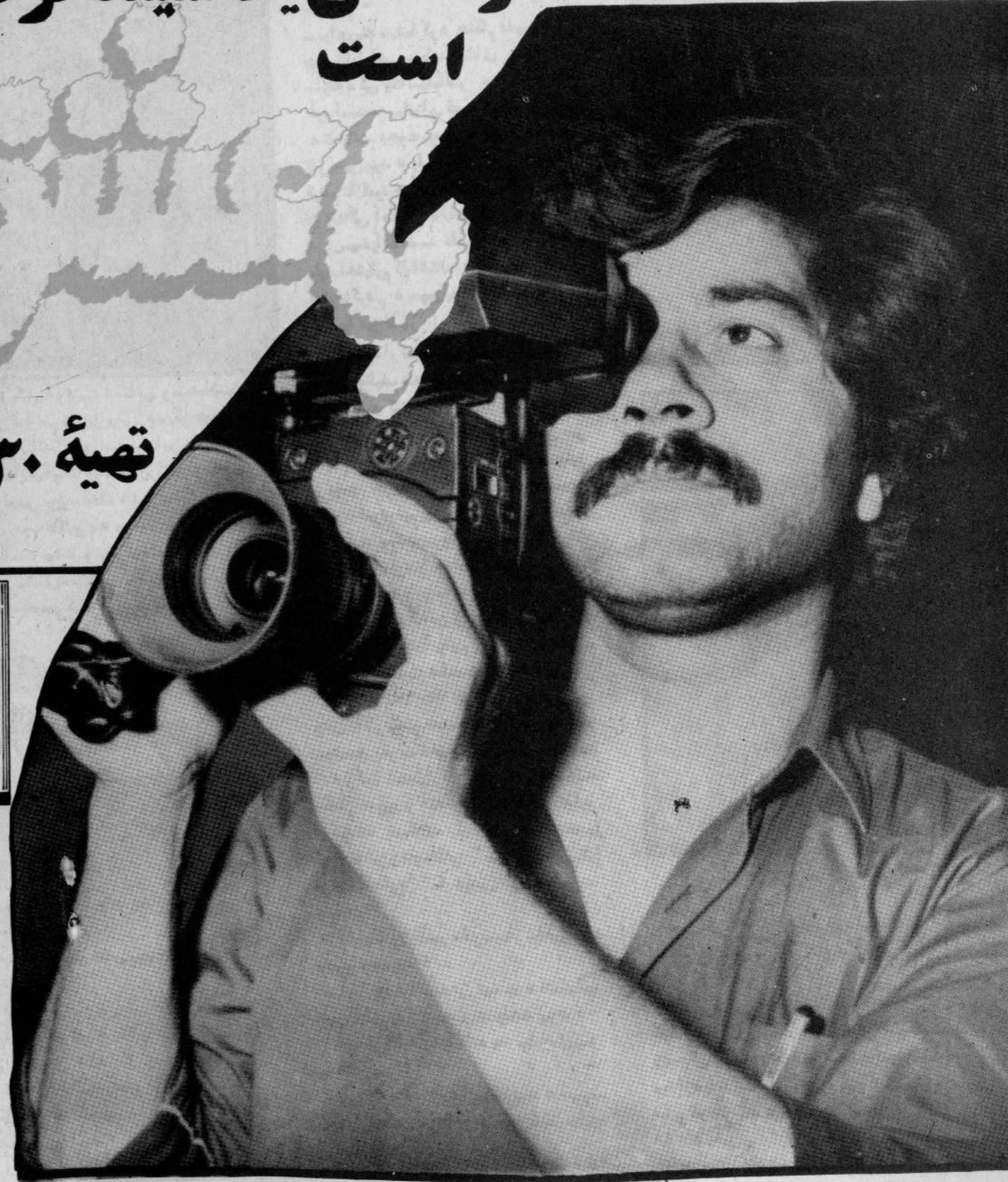
«هراس از چی و از چی کسی؟
 - هراس از نقد و انتقاد.
 - آیا گاهی فیلم های شما نقد شده اند؟
 - برای نخستین مرتبه فیلم هنری "به -
 سوی لانه" که پس از اعلان نشری حاله
 ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از -
 سینما گران و منتقدین مانقد شد. هر
 چند که کسی ها و کاستی های آن را
 به رخ می‌کشیدند. من نهایت غشوش
 و راضی بودم. زیرا به نظر من نقد در
 سینما و دیگر کارهای هنری، پیکانه راه
 بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست.
 «عسار آغاز صحبت خویش گفتید
 که با داشتن علاقه و اندیشه بی -
 سینما آمدید و می‌گوشید کارهای شری بخش
 را به انجام برسانید در حالیکه گروهی
 می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
 وجود ندارد یعنی که کار شمر به منظور
 بهبود فلسازی صورت نمی‌گیرد؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است
 من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که
 در سینمای ما وجود دارند با درک رضا -
 لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند.
 این سینما گران ما بار سالنندی که دار -
 ند. با آرزو بندی تلاش می‌نمایند تا یک
 سینمای پالستیک و واقعی را در کشور
 میان آورده و آن را هویت ببخشند.
 - آیا واقعت دارد که در سینمای ما بهتر
 به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌گردد. تا
 به استعداد؟
 - نه. به هیچ صورت واقعت ندارد
 شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته مهفود
 تهیه و کرکترها در آن بر جسته و نشر می
 می‌شود امکان ندارد آن تهی که در -
 فلنامه تشریح شده. آن را تغییر داده
 و به کسی که عقده دارد و می‌گوید:
 فلان کارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم
 باید از فلنامه نویس دوباره خواسته
 شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر
 بدهد.
 کارگردانان ما چون انجنیر لطیف
 سعید اورکز و فقیر نوی و جوانمیسر
 حیدری و واحد نظری و شبان و عمل
 و دیگران همه شان آرزو مند این استند که
 در پهلوی سایر هنر پشه های که -
 محصولات سینمایی ما از نظر فنی

چه را که باید باشد؟
 - چون سینمای ما یک سینمای چس
 و پالستیک است. نه سینمای -
 تجارتنی. لذا با شناخت از جامعه فیلم
 ها تهیه می‌شود.
 - ما فیلم های بسیار خوب داریم. ولی
 هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر
 می‌شود آیا نمی‌شود که به جای فیلم های
 خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم؟
 - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم
 کشورهای خارجی حتی از هنر پشه های
 کشور های جهت بازی در فیلم دعوت
 بعمل می‌آید. ولی درین جا همین که
 یک هنر پشه نام کشید. بعد موقع
 است که در هر فیلم برایش نقش داده -
 شود و این را نباید اندک آهاتیب و کرکترش
 مطابق به همه فلنامه ها می‌باشد یا نه
 وقتی برایش نقش داده نشود. آن وقت
 خودتان میدانید...
 - محصولات سینمایی ما از نظر فنی

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم. من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستاتم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تهنلیسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم. فلما ی دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب ، با هم برای آینده ، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) ، و سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.



در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهای از تمام قطعه ها و جز و تاهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

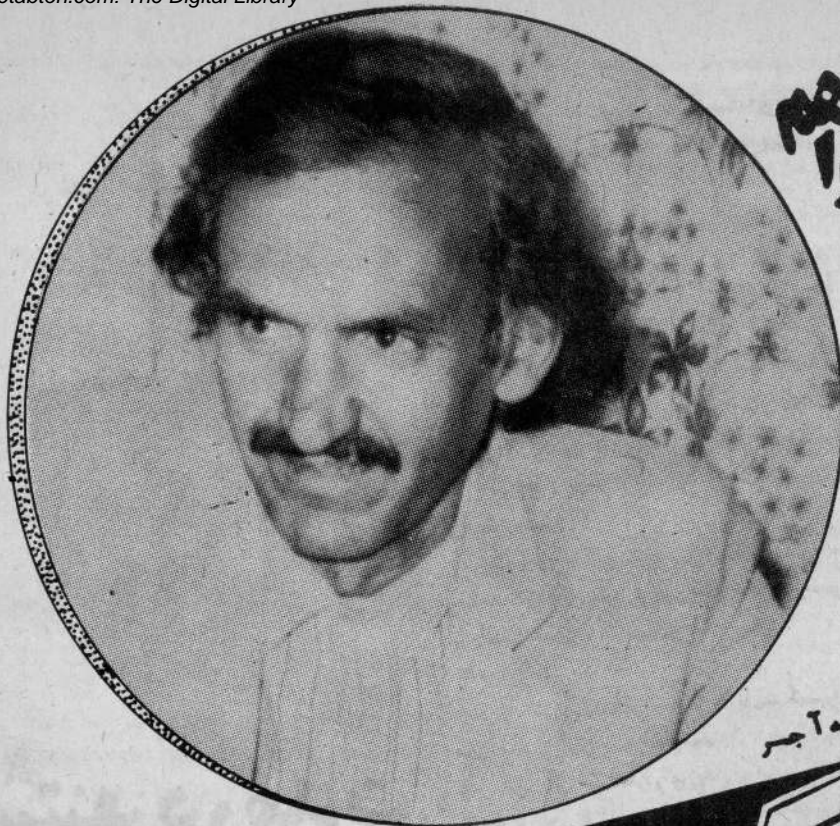
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره من باشد و پسا فلنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود رسن بود و علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس من کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند .
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میابم . بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند .
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم . قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی ، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و " و دیگران ، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم . در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو -



مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد. شامل آن کورس ششم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزدم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستهای و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استاد بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنری اخلاقو لړل ضروری دی



مرکه کورنکی د لهرم

حاجی چمن د لوی هنری کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون نضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رشتیا دده لاسونه خویره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینر . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینر . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . داسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوین او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . داسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینر دم او په خندا او خنر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنۍ کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزنات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

ډله لرله . زه لس کاله د هغه په ډله کی م او د هغه په ډله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موخه به جلال آباد او خواوښا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میرومن عکس العمل نه ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوز د کلونه
د راتلوت د هغې سترگې په لاره
راسره د نا اشنا هوس خيالونه
اوزيرگې مې په گوگل کې ناکراره

عوانې هيلې فلي فلي تخنيدې
اند او ژوند مې دستپو ترانه وه
ما لمبه کړه د پوي په سر روناکيه
نژدې شوي د وصال خوزه شپه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
راښکاره د هوسونو شاه زادگي شپه
او د مينې د تاوده بستر د پاڼه
ساه نيولې خوا به خواقاره فرې شوه

جوړه هسي د گلونوسره فنجه وه
په سينه جې مې گلپانې رنگينه شې
ولوليزه مې د هطرو خوشبختي وې
هر نظري مې د ښکلا و نذرانه شې

د اورېل مې زانگيدل تاوکري ولونه
اوسکايې نخپيده په اننگو کسي
تول مې فوز شومه د مينې انگازو ته
د وري نيمگي ژسې په نغمو کسي

د هغې د سپينې خولې له ښکلولو
د سرو شونډو د شرابو څخه مستې وه
د بدن په مرغلنيو اندامو پسي
زياتيدونکې د پافې هوس گړسې وه

له وړينمينې دوشالي جې را وتله
د سپينې تلکې گلان مې په نخاوو
لکه پينه په خولوکې لورېه پورېه
څه اثر مې په کتوکسي د حياوو

سپينه وړانگه د سوز مې خوره وړه شوه
لوپيدې د عوانې مسته جذبې وه
اوله گرم او سيلو پسي ښکاريدله
تلوسه مې بارونکسي ولولېه وه

د شپو هغه بهير بېرلسې و و
جې د مستې قوتې وسپړل کلونه
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

سو درغونه

تاته هوسيزم د نا هيلې تر سره شنه
شپه خومره اوز د شوه د سبا سترگې راپره شه
ستا په ايښه کې زه د خپلې سوز مې مخ وينم
خدانيز واسمانې بيخلي زما په حال خبره شه
زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
ته په ترمو او ښکولو پوي بله تر سحره شه
زه به د لاله په شان ښکاره سوي د افونه کړم
ته سهارنې زمې چلنزه ترد لهره شه
څه شوه هغه څه شوه د خندا او خوشالو ناوي
د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامي تر نظره شه
مينې د رواري شه له ښکلو رنگينو سره
گل کړه د فزل قوتې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلين
باقې بېريال

غزاليه کيف

پهين اين پيو من انسانه ميگوي
فسانه از بلاي گوښه ويانه ميگوي
او ميگوي :
که در شام و شب تاريک
سياه لاش خوار د پو
جهان را قبضه ميدان
و هر که شب برون آيد
برويش حمله مې آرد
اگر شب را گذر خواهی
دعاي بايدت بر لب
چراغي بايدت بر کف
سلاحي بايدت در دست
وزاهي بايدت آزاد
چه گوي تو؟
چه بنداري؟
مگر اين گوزشت بيگوي
پنيا راست ميگوي

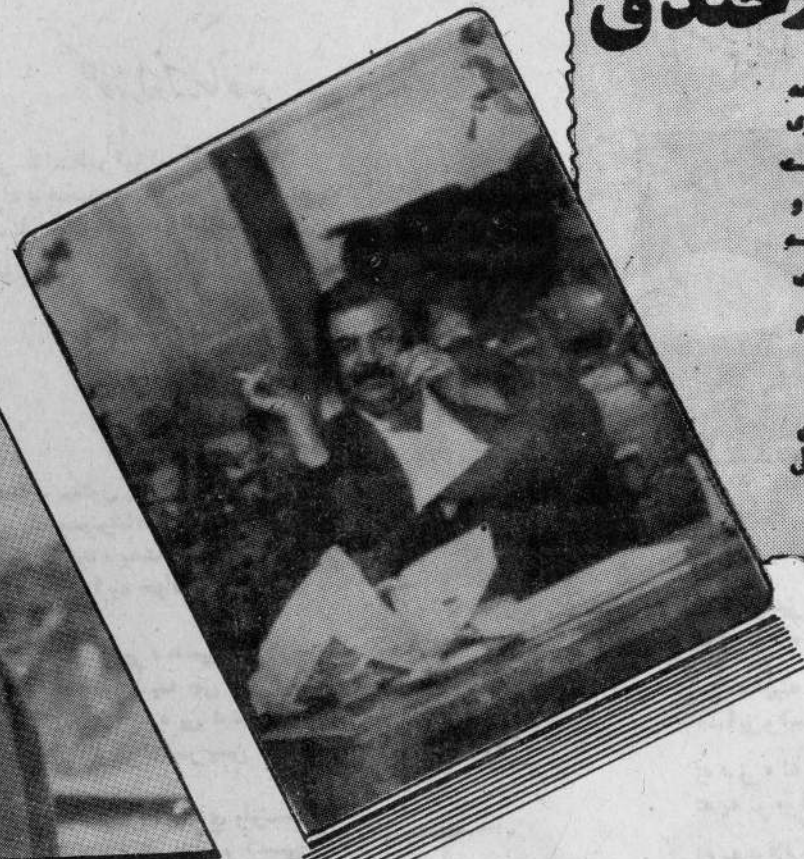
اسد الله ((ولوالجی))

شماره ۱۰۰

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد
بهار رهگذرت را شگونه باران کرد
بشارت گل سوزي خجسته باد چو گشت
که ميوسد ز سفر نازنين صحرا کرد
به راه آمدت گل نقش باي تو پرورد
که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
ترا رساند خدا دگر دست ها گل زرد
خوش آمدی که دگر دست ها گل زرد
به گهوان بر نشان باد خاطر
به سينه شاه سید ار خاطر
هنوز تازه بود نقش پاد پند سر
مرا به گوی آموش مهربان پند سر
که گشت سينه ام آراه بينواي سر
مردم که گوی در نگاه (حامد) مرد!
بجايا که گوی شاه فرد د پانگم!
عبدالمسيح حامد

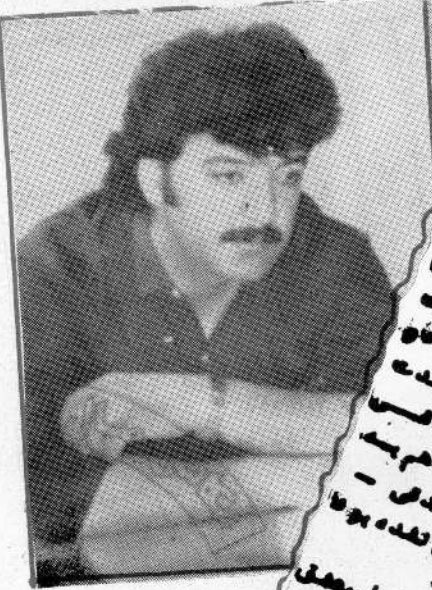
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابله ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه
فماطر بهز با دناپسکل زا به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت .



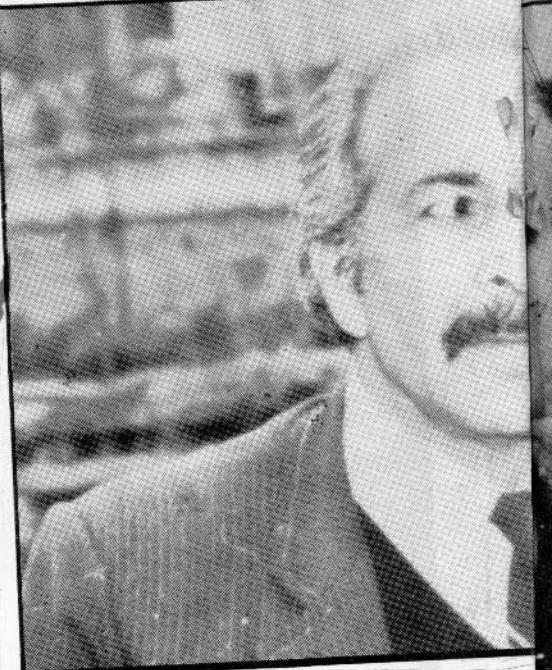
مهمانان در خانه ابر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله های دو چشمه

نعمت آرزو هنر پیشه علم های اندامانی
با همه بیفتانند او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرب نامزدی همان سوری شده بود
درازی از نامزدی و از و اج کردند .
که به زودی ازدواج کردند .
واقع در دنیای که در فرجام اندامانی
فلس سینمایی همه با به حیرت آورند
مانند نقش بازی کردی ساره فارسی
های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
نعمت آرزو بزرگ نمایی مانع مسلمانان
را به اندوه بزرگ نمایی و بر کار هنر
سفر خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره منی تمهید پنهان شده بود
ظهور در گاهی این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
تسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
بود و پشک همراش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار در ملز ایستاد
را به تلوین و با همسر دوم تا از حادثه
زنده گی هنر خود برای خواننده گل
مجله فیه که تا این که او را فارغ
منزل اول تعمیر تلوین با زست و حالت
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل پرسوز بیفتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسزگی
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی بیفتانند که
شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون در خفسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مجلس سپهریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph - Mukesh Panchal

زنگنه و آشنو

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
 براشراست - بنک میگوید : من از آن -
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
 نه کسی دیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه
 بپنند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
 مراسم آشوک امرت را مخفی کرده ، بالایی
 ناز میفروشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -
 تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ...))
 برم بهاری به شکایت هایش از سری -
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام
 آشوک را از زیننه شنیدم ، صرف در همین
 مورد فکر میکردم و اصلاح دیگر نفهمیدم که او
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم بیسی
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟
 برم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در
 جهان تا اخیر را میماند ؟ آنهم اسرار
 یک هیروین ؟ از مد هیوالا تا نرگس ،
 از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
 موسی تا سری دیوی .
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
 پیار کیا تو در ناکیا)) وقتی عاشق شدی
 دیگر هراس برای چی ...))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادر من آشوک امرت را که هنرمند
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
 برایش جواب مثبت داده است .
 سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه
 چشمان خود دیدم که ...
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم
 مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید
 صدایم کرد : ((امریش) امریش) بیسه
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
 آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به
 یاد فراموشی داده است .
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا
 مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
 بهیاری معرفی نمود ، از من پرسید :
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذاهای دریایی

ترجمه: کیانا



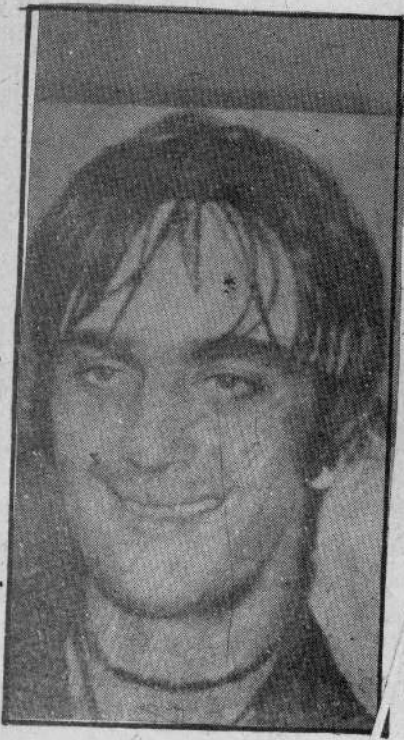
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی همیشه که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد صرف گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرف الگواه -
گاهی ایجاب نماید ، پورا آهن چسب
میوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینامم . دیگر در همه حالات ، باد امین
دراز ، و پورا آهن های جین ، زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نده
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آوراست . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم گنسه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و شیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده
 ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پدیده است. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و با هایش لاف می نمود الیازبت بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخلل بپایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیازبت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیازبت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر و زمانه دیگر ی قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، برده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدری ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش را هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشش را از حرارت آتش دور نگه دارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیازبت تعارف کرد. الیازبت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیازبت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتال آمده باشد. این مردم عجیبی نمی هابوند؟ آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیازبت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تپجی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیازبت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانم دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیازبت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیازبت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند.

الیازبت پرسید:

الیازبت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زیش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان برده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیازبت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و با لایترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از زهر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود (

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو (توجه هستی (از کجا آمده ای (بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار (

ظلمت الیازبت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیازبت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. برنده گنکهنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هها نجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیازبت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیازبت در حالیکه دستهایش را لرزاند یک آتش میگردت گفت:

اوه بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوږی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترونه به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هیلخ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کښي می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خیر می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ای می وي . زه پکی خوږی می .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟

هغه هیله می ټول افغانان می لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوري لاس دی هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا پر مخ پوی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي می اولویر تحصیلات ولري خوتولی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کښي انتخابت د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسیقی د استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناه ته می نیولی او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوږی می د دې پوښتی به اوږد وسره می سندرې به موسکاکي وویل :

گوره د دې پوښتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسینه خصوصي ټول وایم چی نوشته پیسینه کړي . به هیواد کی می د استاد اولاد اویوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی می .

تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چی تاسی فوندي هنرمند شی ؟

زه دري زمان او دري لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .

ستاسی ټولی سندرې لکه لوی پیس ، چارینی ، پکلی ، سروکی او داستا کمپوز لري او تاسی پکی پوري ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاستاد که څوک د فزلی به ماهیت وپوهیږي نو واقعا فزلی پور خوند وړ اړه زره پوري ټول دي . او باید زیاته کړم د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضت

په لارکی د موسیقی

نو استاد به ډول او ټول را کړل . خو چی می راباندې درسته زده کړل . خو مره سندرې به راد پواتلون سو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی : تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم . ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دي ؟

زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کړم . ولی موزته څوک اوري . او ځنی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خوږه ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کیده ماله خپل جیسه پیس وکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړیکی د شاگردی او استادې نه وتلیس وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما د خلوتیښته زړه روپو خیرا می وپسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فیروزه دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لس زره روپی د قبر په سر را کړي . استاد د درد اخسته دې . میرمن می چی کله د پور کلو کولونه ستومان می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیس برون هنرمند شولین د کور او ژوند خاوند دي . تاته به د ویره وخت کی یو کور د رونه رسید پرین د داهنر پرین د

نعمت الله

ما په لارکی د موسیقی



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بجیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخره فلتو خوږا څه د بولی به سر به اسانی نه دي زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خوږلی .

خدای دې خیر کړي د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

استاد اول میر پوکوښی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا تمرین به ماهره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیر دي زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوښتید قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری د استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

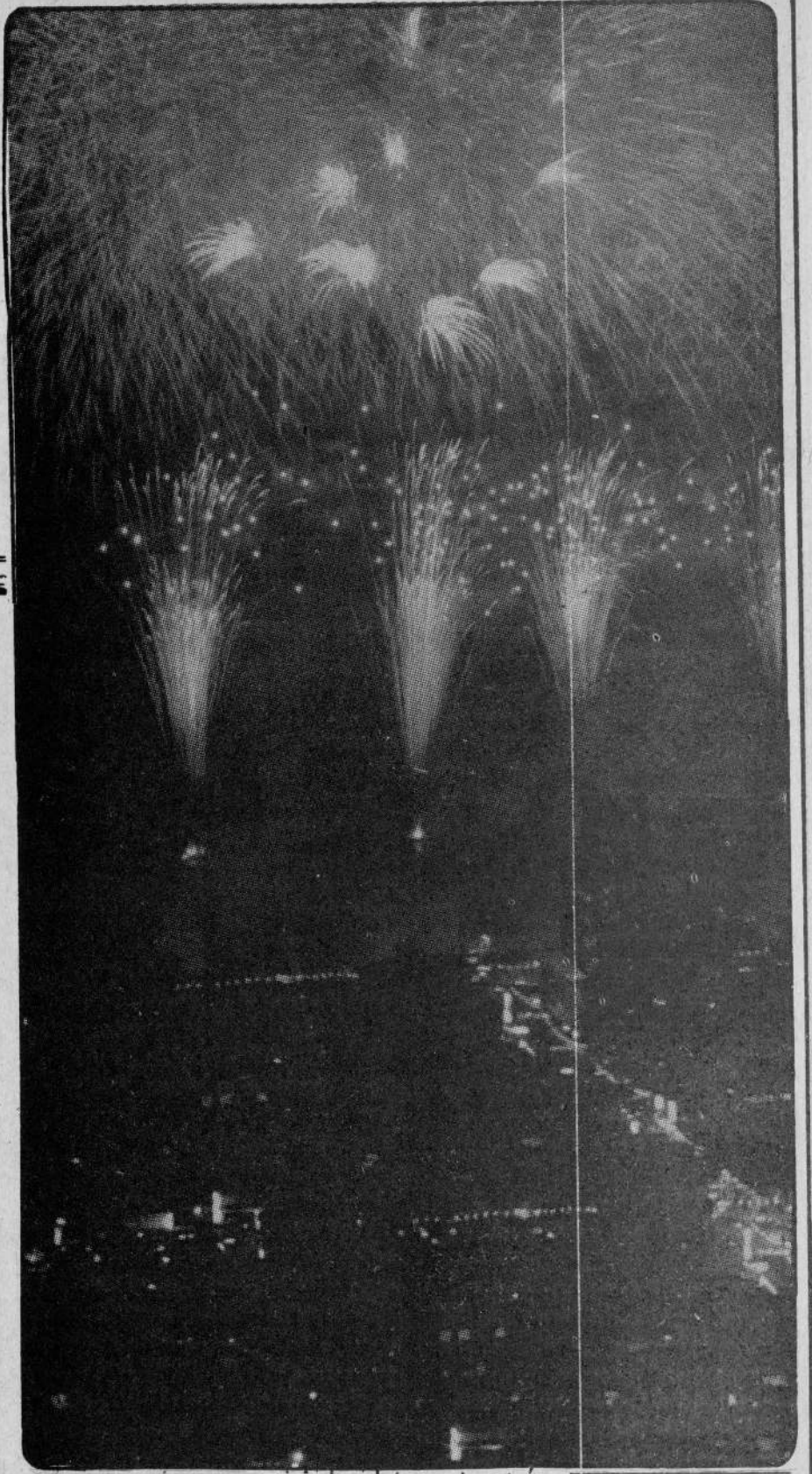
لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړی سرکی می فکر وکړ چی گوندی بحای می فلت کړی لکه پیسه کوته کی گڼونه برات وو خوتنه پری نا ست اوچای می خښ . په میرمی کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوی گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه او داسی مویه خوږ وویل وکړ :

ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی پیسه گڼد لوی پیس او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .

تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگ ټکور خوږ ژمیسی سندر فواري اوښه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کښي خو بیاهم له سندر ورسره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همفاري دي . د بیرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده په خت کی اخل شویده اوله هماغه لومړی وخت نه می دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دي . د پلا د د وولس کالو چی له موسیقی سره مینی دی ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی زنگون ولگوي . دیوکال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی . د پښتو د اکثره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی پښتوال ژباړه

شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . دا په پوري لرونکی بوښتنی دی . او دا چی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید وښخا - لفه عقیده) نیم پری ایښی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب ورته و میلندل شی . نو خپل اهمیت بیه ترلاسه کړی . دا به په لومړنی تحلیل کی د ماشومانو بوښتنه وی چی شبه ولی توره او ورځ ولی روښانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کښی . د پیر زیات گومان کښی چی دا به یوه شاعرانه بوښتنه وی . بلکه د لومړی لمر له پاره شمرو ورته عوواب برابر کړی . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسبی یوه شاعر د موجودیت د نړی معما ته په دغه عوواب برابر کړی او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کیدونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه پیژ - لد نی)) د علم خپر نو ته کتنه وکسرو . د داسی پوهلم دی چی به په پیسره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . ((د نښی په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوښی گرمیدوله پاره د ستورو رڼای د یوه لزه وی)) . داسه ده چی بوښتنی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بڼه خرگندونه هم نه ده . تاسی یو ځنگل په فکر کی ونیسی . په دی توگه چی د پیر

او تنگه نه وی . په دغه ځنگله کسی د گرمیدونکی سړی د لیدنی افقد ونو په د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی داگن ستوری د یوه ځنگله سره ورته وگڼو چی دغه تمامیدونکی بولی لوړته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوښو سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامیدونکی نړی کی باید د اسمان زموڼیز د لمر د سطحی د رڼای په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی اسمان د ځنگله سره پرتله کړ خه قلمی موکړی ده . پر دی خبری یوه داسی معما را منځته کړه چی امکان لری نه یوازی دا چی به دی وروستیوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالیدنه) کی به داسی بوښتنه رابرسیره کړی چی د انری پای لری او یا که هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوښتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسر لومړنی ښوونکی و .

هغه د یوه لیک په ترڅ کی گالیله ته داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کړی دی چی د لمر زور خخه زیات د لیدلو وړ ستوری شته دی . په دی کی به کوم شک هم ونه لری . په همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . اومونیز نه نژدی دی . دغه تمامیدونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه ښواکمنه کښی . که چیری جهان تر نه تمامیدونکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی - وای نود لمر سره د پرتله کولو په تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرمید چی د اسمان د گمید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روښانتیا په اندازه شی .)) دی انتخاب خرگنده کړه چی په یوه تمامیدونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی په نه تمامیدونکی جهان کی د تل پاتی روښنایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه په که خبره ده .

کپلر فوینشل خود خپلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پیرز - اسحق نیوین نه تمامیدونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت په علمی ټولنوکی وړاندی کړ . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه . پیرز هغه باراد کسی بیاسر رابورته کړ . د هالی په نوم یو پوه چی د هالی د لگرو لرونکو ستورو کاشف گڼل کښی .

د دی ستوریز د حل لپاره رابر اندی شو . دی سړی د شاهانه ټولنی (روپال سوسایټی) خخه وړاندی پای حتی پخپله له نیتین خخه بخواچی د استاد ی په خوکی بی کار کاوه - خرگنده کړه . چی د لیری واتن د ستورو روښنایی د یوه کمزوری ده او په سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی په دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری په اوریډ و سره غلی شوالیته په دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید په دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونیز ترلاسه کړی داسی رابسی چی که چیری یوه اتیم په واسطه خپور شوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونیز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا د یوه روښنایی (نور) په لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پینسی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی ښوونکی پیژندونکی (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده کړه چی د شیبی توروالی یا تیاره سوپ په فضا کی د پیری خبری سیالی مادی په واسطه د ستورو د وړانگوه کښولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکپوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو دلیل وړاندی کړ - دده په گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نژدی ستورو خخه نور لیری ستوری و وینو - دغه فزیکپوه که خه هم د مسره فت گام د معما په حل کی نه دی اخیستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیسی عمومیت ورکړی دی .

د پیر وخت و روسته په ۱۸۴۸ کال (هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده کړه . که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه په لاس راغلی نور جذب کړی . یا بیا تودید و په صورت کی به بیا نور تولید پاتی په (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک توفا ن با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که در جلوب
 افريقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن انسان
 ميگردد . بايد ياد آوريم که اين
 مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



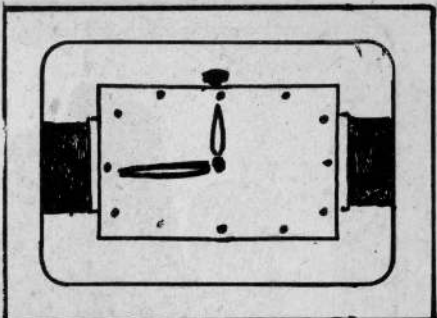
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها
 از اين به بعد در گادي هاي سر
 شيد ه نه بل در زير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصو
 ص مانند سا مان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجي به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتى فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰۰ تا ۰۰۰
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

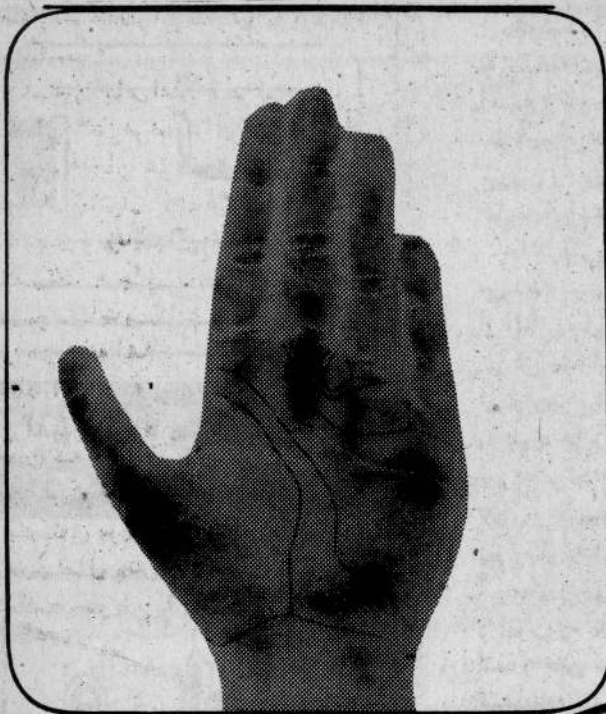
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
 باران . براي اولين بار چتري پيد
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيد
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتري به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

— تحقيقات چندين ساله روان
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد اساسی - نقیاب بر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان ببینید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بچیده گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضییع حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . بر سخی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 يك مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسب
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دقتی
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بهاران را رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورگی " و سایر
 شکری " Psoriaties " و بیماریها
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه چشم " .
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طریقت است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حیفه صحه دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر يك حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپایان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آبیته مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علا ماته
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین يك
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است .

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی
 طبقه در صفحه (۹۱)



پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

- چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

- به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

- خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکنی .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز -

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید -

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد -

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خود رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد .

- تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضمهان قلبش را

شمار کرده بی اختیار قاتقش را با قامت چگو یز چسباند ولبا -

لبش را . . .

- رهاش کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و چگو یز

کلیبتنیق آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیق با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیق را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیق با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیق را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیق را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

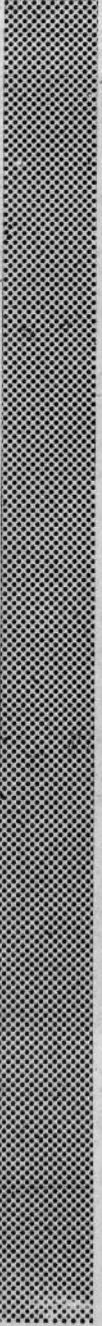
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیق به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و سا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیبتنیق گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیق . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها ی تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کود کانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیق .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیق - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیق . سلامت باشید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیق و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیاورد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهایش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتین روش بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توی از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

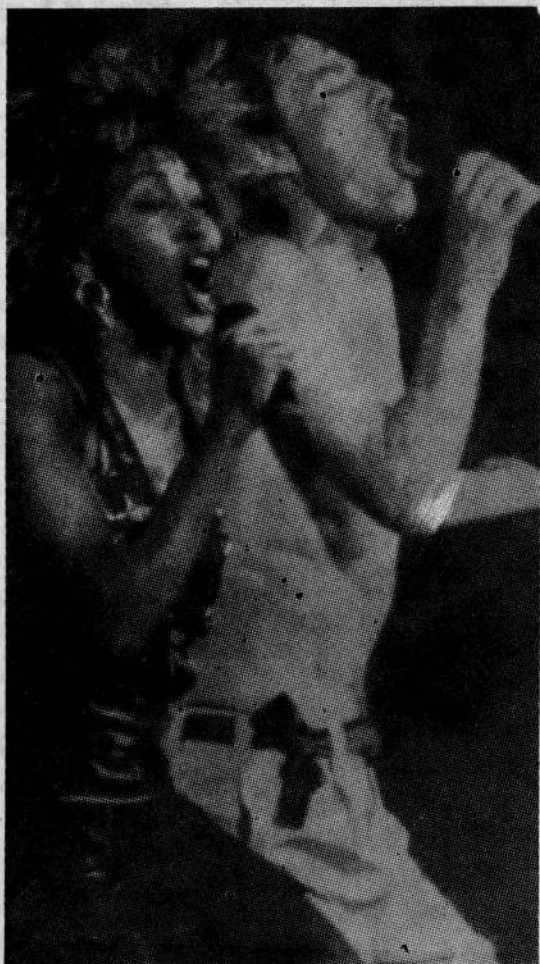
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اطمینان زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فو کوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و در می جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دستمیرا- ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغول شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم رابه خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانرمش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابس باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ موده



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودي از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :
 س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟
 ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندانند زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :
 س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟
 ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار د رمنز ل مصرف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :
 س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعله کجایند همی دارند ؟
 ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، و فعلا یکی در شرق د یگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده همی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجل سروش از شهر مزار شریف :
 س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .
 ج : به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده همی داشته باشند !
 عبدالصیرمایی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :
 س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟
 ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنر اصیل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . -
 سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی د ر این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد .
 این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...
 در این بدیده ها جی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لکن باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست یاد رهوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مچ فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .
 فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها د برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :
 - در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .
 از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید دارای - پایه های اجتماعی باشد .
 بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ د یگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خودی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای مسیح

دختر جوان

مگر کشتی و قمر
از ع بس
تنظیم کتبه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گو نه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .

اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا . ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود . موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد . نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها ییکه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگویی . . .

یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزرده شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

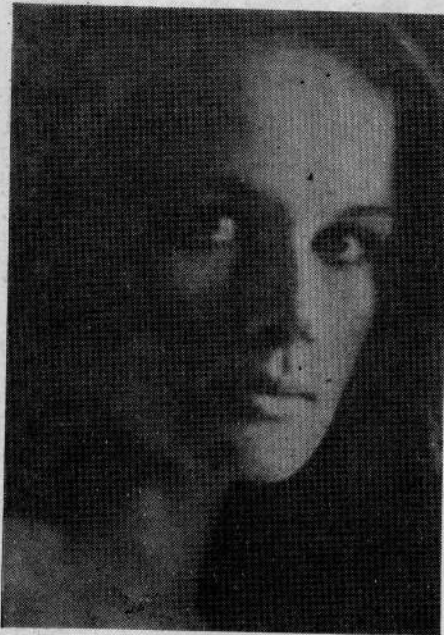
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکنایه برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و قسم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکنایه
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود و
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نیهای
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غصه
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابسی
 و یاسنی نقش میبسته و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مطلقهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیم " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیسی
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فیهی -
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بپس گویش را گرفت و های های
 گریست .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریست . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در آن وقت با نگرانی از او -
 پرسیدم :
 ای سیمایم اخبار داد که یا سیمایم
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شد . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفتم توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوار را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
 نرگس رفتم . نرگس بیمار نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در شناختن
 او که به دستان خودم به شفاخانه
 رفتم . سیمایم شفاخانه را دید
 و گفت :
 ای سیمایم سیمایم سوخت . سرو صورتش
 در بیان از زنده گی پویشده شده بود
 که از هر چیز فهمیدم که یک چشم
 را خواست داده ام و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه پیسی
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفم
 مشرودم ولی هر چه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس ترین زن جهان بودی و -
 به دامان یک شیطان پناه
 گرفتی من مومنین بگذار پیش پیسی
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چیسی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تماس وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چیسی
 غم را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسرم نیز مومنین با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هر چه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چیسی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

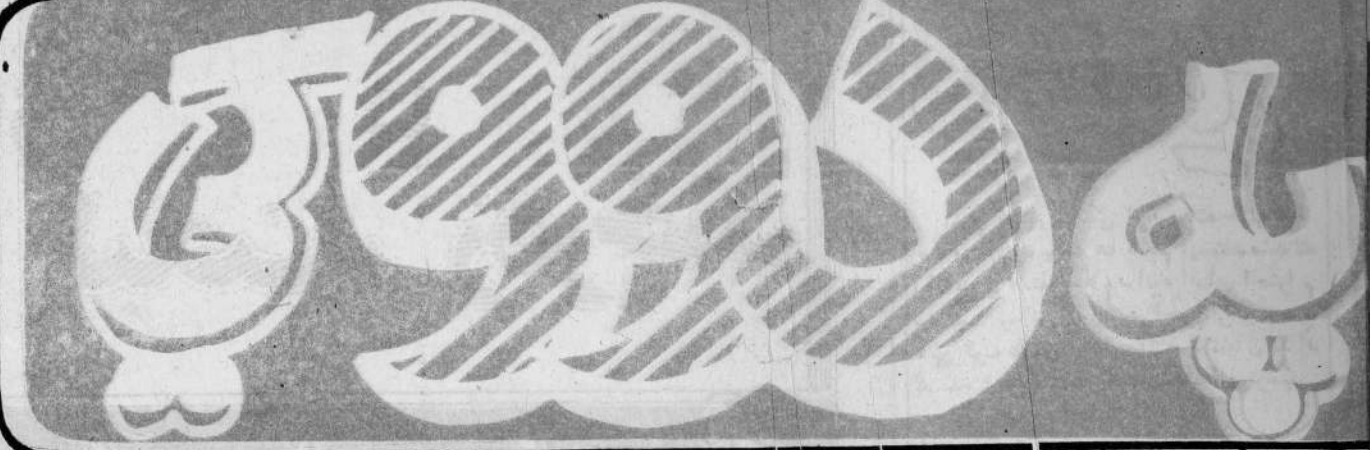


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په د الان کې یې یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولی یې پروچولی وو د وړا کوږد ی .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راویاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې ونیسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چیه دوره تر شا یې بحان دوه قات نیولی وي اوکله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غیږ کې یې بحان وروږ نیولی وي . دې چې له هر کوچنی اواز نه هم پارید ه خپله سایې وید پوله اود قفل

د سنگری وږخراوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ورتنه د پاره بریالی شواو کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورتنه فز نیولی وه واورید ه . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگ ته مجبور کړي او خپلی کوږی ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوږه کښی گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کښی یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونی وه پکښی پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لید یې جرات نه هم باید پاره شو یې نه و ی .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کسې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسی احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو احتیوت په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزي په درانده خوب وید ه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پوري هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود اوکله به سرد شو . ایلزي د ده د اجا بیرو مال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره د ده ونه شوي کولای چې وړاندې لار ش . په اند امونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ښتید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سر شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې موه به کوږی پوه شو باندې ولگیدي او د پیر ترې را پورته شوي تا به وپلی چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدل یې وې .
د واره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره تړي وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږدې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید ه . ښکته ه . په بستر یې سترگی خښ کړي . اوس یې چې سترگی له تیاري سره آشنا شوي وې . هغه یې ولیدله .
ایلزي له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي برشا پرته وه . د خوب نازک کم یې یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کوږو کلکو تیار باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینا ښه وید ونه یې کېایسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترگې خوب پتی کړي وې . د موم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان بری راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لږ فوندي سره بېرته وې . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کوچنی اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د همدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اند امونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوشیده او سترگی یې رالوتی کړي .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید اشوي .
د یوې شیبې له پاره . یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړید اشو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیري او د هغه خواته یې ورو ایز کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدل یې وه خولانس او سه پوري هم پاره شوي نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود یوې محرکه قوې توتیا شولاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کښیناست او د هغې لاس یې خپلو تپو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورتو وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږ نی شه د ه اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده اونه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د یوې شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کښی لاهو شوه او خواب یې ورتو شوي کړي . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکښی شوي . هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسی ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شوی ؟



هغې وویل : ((جیفرې . خوته باسید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له ورا په علید ه .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوږ ده - کړي او واده به هم وکړ و . ته په ما پوري اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کښه له اود جیفرې لوبی او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کښینول شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه خه کوي بحان یې د هغې ترخنگ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښنگه و نیوله او تر هغې پوري یې دا ښنگه نیولی وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې د نیما یې کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښخیز سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې (اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار وپروته . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترتسه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل اود هغه د فزې تنده یې ماته کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و اود ای ښکلوله .
هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لږ د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا ه لوبه

هتلر

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زمانی که به نفر آخري رسيد همچ گونه عکس العملی از خود نشان داد که سخت باعث قهر هتلر شده از او پرسيد : چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسردي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
 ارسالی : عابده رابع بکاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در دنيا داشتن
 چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميکيد ؟
 مست ، عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شديد تر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

ببخند زبختند

با عيبات مامور

مامور و کرتي و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 مگر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گناه هم نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 اي کرتي کهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 در مسلک مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفات و وفاي تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشک از چشمانم سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که در وای تمام درد های من و مرهم زخم های من بودی آرام میدهد. با شنیدن نام تو وجودم به لرزه درمیاید زیرا به یاد آن روزها میانتم که من و تو از هم جدا این ندانستیم. اگر یک روز ترانسی ندیدم چند سال بیوترسی شدم. اما انوسوس و صد انوسوس که تقدیر ترا از من جدا کرده است و تاابد جدا کرده است.

آه، عزیز من ای گوشه.

نوشت: نیلاب حکیم

علت آن که ماهیها عاشق نمیشوند این است که پسران شکست، وسیله بی برای خود کشی ندارند.

نمیدانم آدم های دور وقتی در آینه نگاه میکند، کدام روی خود را میبینند

ارسالی: بلقیس آزاده

طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با هسران خود به اکتشافات جنگل های افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریسل بزرگی آمد و خانم یکی از آن ها را زد و دید و برد. بقیه آمدند به جادو شروع کردند به دل داری و تسلائی اولوسی جهانگرد بی زن تیره کان با خود زنزه میکرد. ای سستی جانم ای سستی جانم تا حایی که پادم می آید و مطالعه کرده ام این نژاد مخصوص گوریل، زن های راکه میدزدند فردا صبح زنده و سلامت پس می آورند.

به عزیزش بلقیس هوتکی

ترکیب هلری رئی: به نظریک متخصص، رقصهای مدرن ترکیبست از رقصهای سنتی افریقا و حرکات یک خانم سائیز ۴۶ که میخواهد بیوهن سائیز ۴۰ را برتن کند.

درساعت دری

بنافلی جنت گل خان که مضمون در ری را درس می داد برای شاگردانش وظیفه داد که برای فردا هرکس چند جمله یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید. در این میان کریم الله که خود را لایق لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. دو بچه را دید که با هم جنگ می کردند. یکی برای دیگری می گفت برو که می زنت. کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت. پیشترتف دید که دو بچه قصه فلم را می کنند یکی می گفت:

این را از د رمنند ریاد گرفته ام.

کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد. کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر به موتر بالامی شدند مرد برای زنش گفت: بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.

کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله های شاگردان دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت:

بگو کریم توجه یاد گرفتی؟

کریم الله گفت:

برو که می زنت.

معلم خشمگین شده گفت:

احق، این همه ها را از کجا یاد گرفتی؟

کریم الله جواب داد:

از د رمنند ریاد گرفته ام.

معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود گفت:

پیش شو گوشه که برم اداره.

کریم الله گفت:

بفرمایید، حق اولیت از خانم هاست.

هاست.





برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن نایب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 ماشین بیس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد آگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارستم
 که همیشه به اوامر پدر و مادرم خود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرقی دارد . بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسالی حفیظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز و بالاحاج درخواست



ترجمه : حمید خراسانی
مخاینیل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درد دل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغز هم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعین شود ه که از رستوران مغز
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناعده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقاشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفروند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریبان هذ روز زاری میکردند
مدتی با فخر دن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما
موه هم است . نام شهر ها جاده ها
پناها عمو سات و هرا آن چه را که
فکر کرده میتوانند ه تغییر میدهند
من هم نام گنیه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوانتهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گنیه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتم ه بیچاره ها بی صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



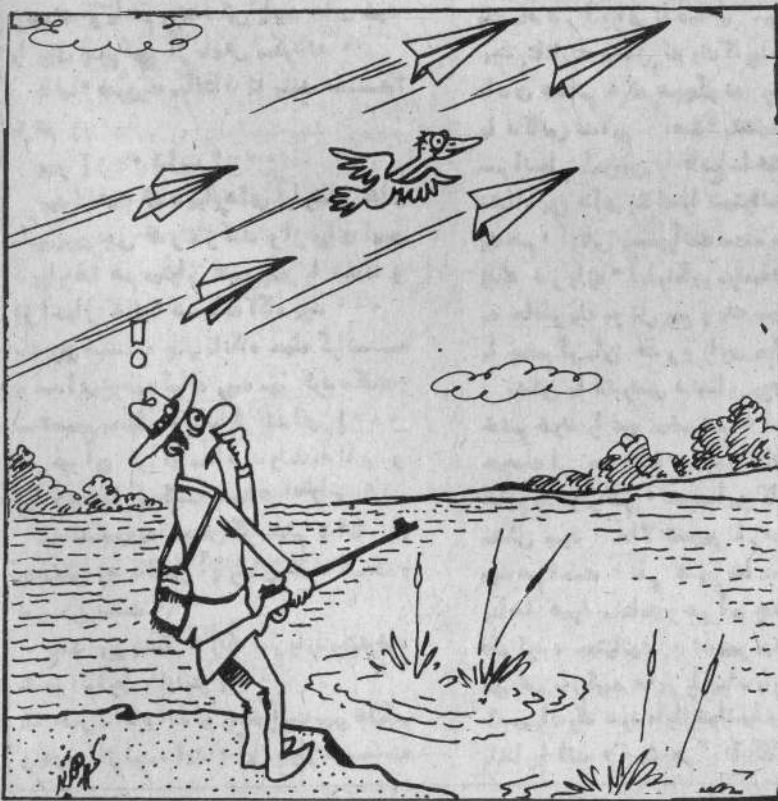
نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خو تللو
وځنډل خون يروز د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتيب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد په
بوجي کې بڼاي پرېځاي کړل. کله يې
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله. نوزما په زړه کې راتير شول: -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.
لکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چارواکي په لاس کې لري.

* د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بيا يې
د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په ښکته
وڅخولي. کله يې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بيا يې له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
خواستل مونه اونور ټول ټول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
ور نه وو. لکه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هلك ته نه بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده. نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري لاله په لور غز ووايي
چې: داسې دچادي. که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل اويا ورغلي گټه اخستل يې روا
کړي.
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو په
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي
په موندلي شي په پيه لاس کې ونيسواو
بيا په موړو له مخانه سره دري لاله
وييل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته په مو د شي خاوند ته په
غز پد لوسترو کتل او شي به مو په
جيب کې اچاوه.
د اد ماشوموالي د نا پوهي.
نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

پاڼي په (٦٨) څرگند

د سیخ له خولی خوړل

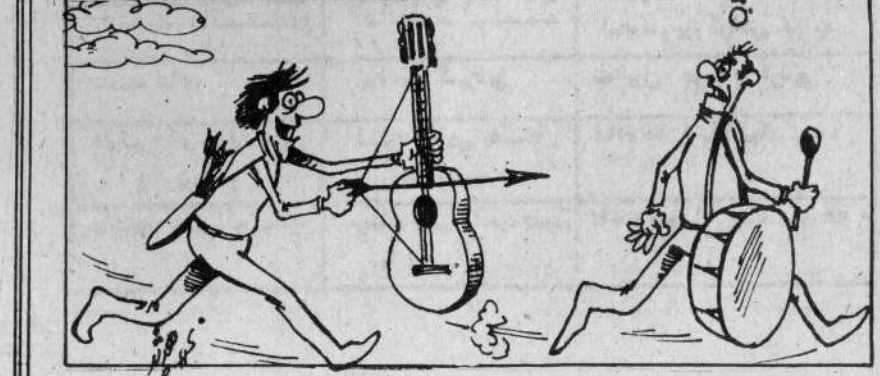
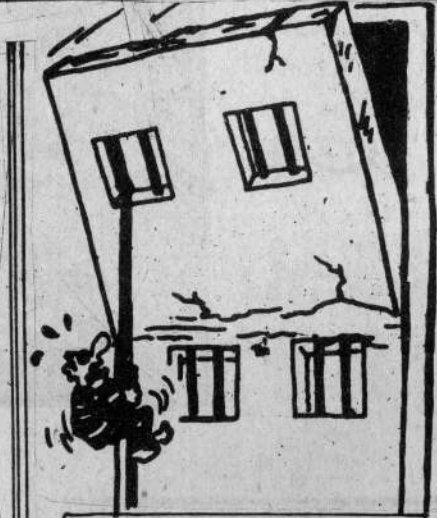
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خوړو .
 - که نور روزگار مو ترڅی دی .
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و .
 - لځکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبروتکیه کلام گرځیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوړاک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لځل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوړاک باندی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوړی . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به ما نارینه پوری نه پیم پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ مویکی شواو وی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له . نوزه به کویونی مغازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویلی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .
 * اویایی د خبرونه لږ کی به دی -
 * وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ له خولی خوړ له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لځل چې له کویونی مغازې څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی پوځل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو ده چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لځکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادی وروسی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیایی .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوځونه ده . خو کوزاری له فولادی څنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځیرنی څیرنی

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورځید او تقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هنیسی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

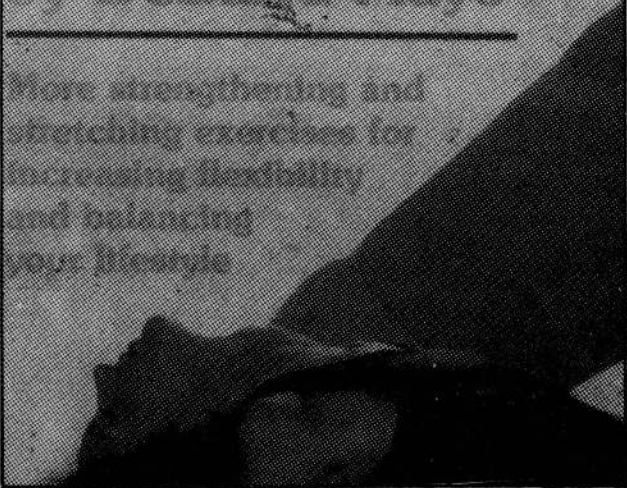
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه‌ساز

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگه	فاصله بین تپه های شانگه	حمایت شانگه ها کک در پیز گرفتن خوبه
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنقه بی (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگه ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در نکه این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا
 را باری خواهد رساند . جدول ذیل
 عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منبعت بهترین سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گچه این شکل عطا
 مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنه

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کامل محاسبه در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضییع
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بررسی اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای میباید .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود .
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید .
شحمیات را میتوان به دو کت گوی تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو-
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میده
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طو جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری		بازو ها راه ر جریان حرکات فشاری بسط میدهد

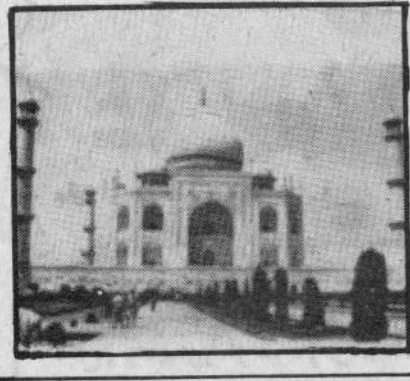
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج پاستور
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
پاستور تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش پستور
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دینداران قلمه آکره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تقاضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فایده آن اراده که ساختن مانع
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دیر
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته، کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش، مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادرش (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چيري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به پوره چټکتیا کم شي نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به پیر زیات وي او به دي توگه به د شمسی توریوالی ثابت شي . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به پگاه کړه به دي کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته تکی یی دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسی دیوالونه چی د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کید وپه حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي :

((که چيري د ستورو سلسله نه خلاصید ونکی ده داسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسني . دابه د هغه نوره خپس وي چی له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . محکه به دي سطح کې به داسی نقطه نه وي چی ستوري په بکی نه وي . به همدې بنسټ داخبره د کولسو ده چی په داسی شرایطوکی د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازسی

ممکن میتود چی د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کی لیدل کيږي . دادي . چی داسمان نه ښکاره کید ونکی یانه لیدل کید ونکی سطح باید په پیر لیري واټن کی تصورکړو . داهغه واټن دي چی د هغی په ایزدوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري به پگاه کيږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي اوخپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شي چی په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشی . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دي مو باور راښی چی ایاداسی شي امکان لسي))

راغی چی د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژند نو په زناکی وخیچ و . لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کی داسی یوشی دي چی به یوه سانتي متر مکعب کی د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلی . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چی د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور خپړولو وړتیا لري . (محکه چی د کتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسی حالاتوکسی محاسبو نیودلی ده چی دا نور خبرونه به چارپوره پورنگه اویو برابروي اود تود و څی درجه به یی د کلون ۲۰ درجی یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجی وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود وڅخه د ستورو د سطحی د تود وڅی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود وڅه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخواکی ده اویا په بل ډول د اود وڅه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي څخه ډیره ده چی امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وعلیزي . به همدې ډول په شپه کی داسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه راکوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه راښیسی ولی هغوي چی بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان دنیوتی شمسی نظام په سیمه کی چی نه تمامید ونکی خوشاکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظه چی پوهیږو نوره یوه حدی سره (به خلا کی په یوه ثانیه کی دري سوه زره کیلومتره) خپريږي . هغه وړانگی چی باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چی ستوري لیري وي . باید پیري کمی شي . به شمسی نظام کی د مادي د مخصوص وزن په پوهید وسره داسی عقیده څرگند ولاي شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگه کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میدا .

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی می‌کردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست که من در این ناگهان توقف کردم بزرگ بودم و بعد از دستش بیفتادم.

آیا آن که در این اطلاع می‌دهد؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکلیت کردم و دستش را در دستم گرفتم من فکر کنم آنرا در دستم نگه داشته ام.

الیزابت گفتش که تکیه بر اینست که من از او آنچه در این همه وقت می‌گفته‌ام و ترسناک هستند من بکسی از آن ها بد داخل اتاق و یکبار از آن ها دور بودم و بخاطر می‌آورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می‌دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس می‌زنید می‌توانید؟ بلیندا به اهستگی حرف می‌زد:

این فقط معنی می‌دهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت می‌گیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده‌ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بی‌درد قره در باره چیزهایی برای گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه‌ها صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن به ... آمدند و بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می‌کردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتان ها را کشته و جسد دیگری در ... در ... کرد. خان ایتان بعد از آن خواب زد و در ... آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟ فلم ...

خوب ... اینطوری است ...

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار ...

عجیب به خانه ایتان ها رسیدم و ایستادم کتری سرخ روشن می‌شد و بود و ایستادم بسیار کوتاه بود که بشکل ...

زنانشان می‌رسید. موهاش کوتاه و قوی شده بود. سرمه و عجیب حرف می‌زد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال می‌کرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گهتو وسط یک صندوق کوچک نقره بی‌آتش زده بود.

به حلقه فراموشی و آنرا از ذهن و بیلی خود خارج می‌کرد ایتان ها یقین داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می‌کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن می‌نمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او امید است که بلیندا آچه می‌خواهد بگوید.

الیزابت ... بلی. انها ترادید می‌روند.

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانچ . قاضی او باخبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فوروماموردی یو ریختی بی له جا اویدلی وچی تردری سوه افغانیو پوری بهی اغستل به پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارزوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو پاندي د پلو به نسو د جا لاسونه ترشاوتری . نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو به ریخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید . د فوروماموردی مامور چی همان هیتکله ورته بدوی خور نه برنیس به دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیو خاوند شو . خوسه بیای کی . صداقت اوایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی . سکه چی له قانون شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی .

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا می‌کنند.

فلم اخیراً " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسری می‌برد دازد و برای از بین بردن آن می‌کوشد . یکی از دایرکتوران می‌گوید:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تریه " سینما هست و شاید او یک " بان وین " دیگر برای سینمای امریکا باشد . او با " کن شریور " برادر زاده - پس چهره سابق امریکا (کنتای) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه می‌کند .

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی می‌کند و با سیاست خود را مرتبط می‌داند .

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد می‌گوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام می‌دهد و گفته می‌توانم که او همسطح یک کمر بند سماه کونگه نو است . و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک ترسیده و صحنه

اجرا می‌کنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معروف شووارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنه او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنه استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمه در یک سالون درلوس انجلس تمرین می‌کنیم ما تصمیم داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر بصرف کراف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی صرف شده است در هر نخواهید داشت . میباید او احساس

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی های امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و خنطه نخود را گرفتیم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میکردید، باری در آشیب
 خانه منزل دستانتان را شستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمانت اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در عمق روح نفوذ
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی" مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سر زتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : منفی یعنی کهدتر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف رو حوست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .
 داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفتم :

" شما صحت کامل داپید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحتند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تماس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپید انسان
 نباید چنین باغد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را در بجزیره بیرون را
 میگذریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتری پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 و ارس و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود مهر سیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله " آنان آخر سومی
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی یابم و همین
 لحظه در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیچند : خطه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مریج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس از ممکن شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است. بقیه در صفحه (۱۰۱)

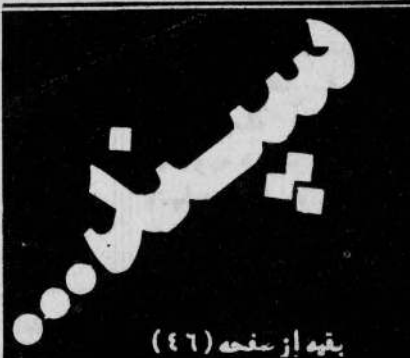
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری د اسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه " اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویر اوماته ته یوازی بریبودم.

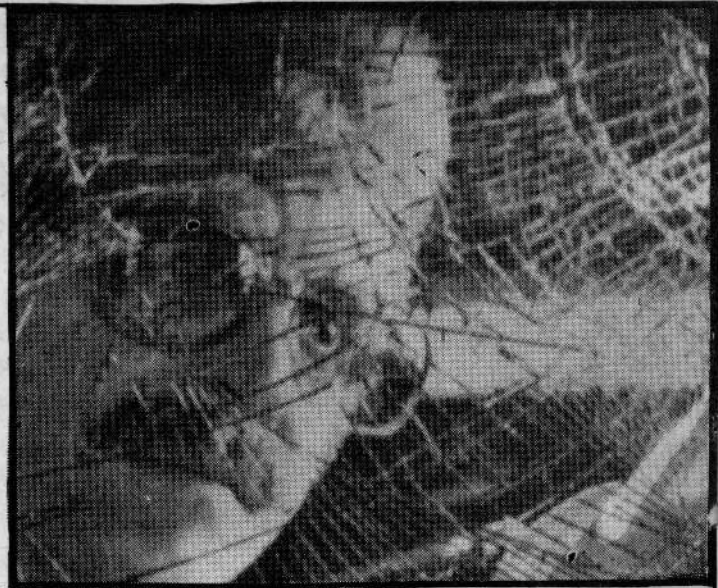
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به د و صد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که در عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحبت آغاز کردم گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم داکتر راخواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به گام مرگ میسپردم - داکتر رویه من کرده گفت :
- من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم -
به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند .
لکین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر بالینم قرار گرفت سرویس آراسته وپروتهایش منظم بودند - مقایسه با داکتر بیشتر مهرناشتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف ومهربانی از من پرسید :
- از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی !
گفتم :
- منفی یعنی که بدتر شده ام در فکر نفورفت وگفت :
- نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد وسیع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من واوردم و بدل شد ولی داکتر از منم با سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردیدند -

امثال ان ، چنین د پیریشی - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید :
شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای نغمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با ان هسا شب به خیر گفتم به بستر خواب رفتم - یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم این سخن بودر به شکل نمک بوده ومسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستره بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها هستم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها هستم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا در کرد ونبذ یوفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در رنقاط مختلف وجودم نفورفته است - کوشیدیم ریمانها و تسمه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د وکوبر معالجم نزدیک نشد و یاچشمناکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سر و سر دومی ام از

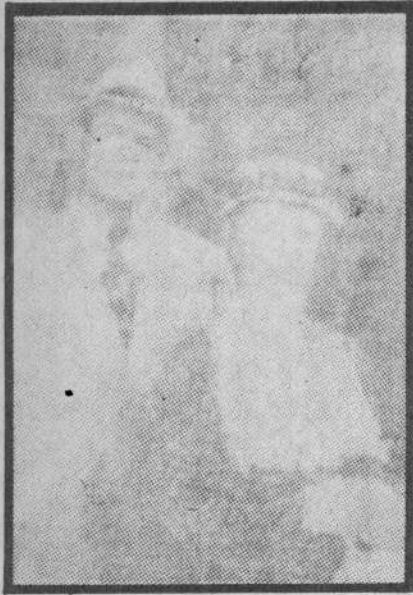
در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن به کلن انسان نورمال گردیدم به غلطی هسا و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسیلیم متوجه گردیدم از همه غم هسا و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبیبت که مرا از جنتال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکردم نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه بعد پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

تغییر مید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کردی در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت داکتر به من گفت :
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟
بعد از تکزید پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته پیریشن من (کم) شد و (بسه هود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و داکتر از خوشی (در لباسش نمیگنجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کسورس مکمل دارا) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود .
اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم به مرفکان متوجه شدم که در خانق اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن)

در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدایو اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد -
از وی میسرسم :
- نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد درد پیریشی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد مثلا سبک وشی از وظیفه ونه امید یی از بیدار کردن کار دیگر ویا

بعد از تکزید پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته پیریشن من (کم) شد و (بسه هود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و داکتر از خوشی (در لباسش نمیگنجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کسورس مکمل دارا) شوهرم را دیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود .
اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم به مرفکان متوجه شدم که در خانق اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد .

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد . دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند .

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است . برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند بتوان انتظارش را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود . به نسل فلمازان برهنه استرالایی تعلق دارد . نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر سفورد" هم مثل "پتتربر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد . این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه محروم می پردازد . در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت . اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت .



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است . "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود "با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد . "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است . او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد . و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت "به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد . این سه فلم سها

فردی که می خنجره بیره خوبوله . یوسفی
 میله والوزما شاکردی وکره اوزده بیسی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نیت کره دی . یوسفی می زیانر
 وکیچی بی یوسفی یوسفی نغاره چی زیانر
 میله وال لری هم به ران یوکی نیت کره .
 د یوگال مندورامندوله یوسفی مولوشوم
 چی د نیت اجازه بی واخله . دوه پار-
 چی می نیت کره چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشویقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفی نیت کره چی وایی
 له نشری وایی تک نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستایه لارستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - دري زامع اوخلولورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنجه به نره له لرم نسو
 اولادته می وایی چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کره ای اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود دی یوزده ی هسم
 له شمس .
 - تاسی د خنجه چی هنری خنجه یوسفی
 که وایی خوبونه شو .
 - یوسفی به لنگره ایکی مو خنجه یوسفی
 لومبار کولوسو مگره یوشی وایی
 خنجه خوند به وکره چی یوسفی نیت
 ولار شوانر به د ساز کولی بیسی واخله
 راشو . به هندی یوسفی کی یوسفی نیت
 خنجه چی د نیت یوسفی وده د نیت بیسی
 رانی . به لارکی بازار شروع شو . ترخو
 چی نیت بیسی به رسید وایی بازار د یوسفی
 د یوسفی به کاسوکا سوزیده . همنه
 لری وایی زه دوه کوئی لری نیت بیسی بازار
 کی میلمانه اوجلسی نیت بیسی به
 محفل جو کره . سهاروخ دنه له بدتوه
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه همد اوجه
 وه چی بیسی بی راکر ی اوبره د سازه
 یوسفی رانلسو .
 - ستاسی ترنولو لریه آرزوخه شی دوه ؟
 - زه د خنجه وایی نه ، د یوسفی مجلس
 چی زه به میدا کی به خاند رانلسو
 طیلی فرم اود ی راه به کولورکیسی
 لاسه او فروله رانلیدی کوی یوسفی
 اخله .
 - زانر کی چی یوسفی د یوسفی شی خوبونه
 بنکی دی دغه زما د آشنا کشی د یوسفی
 خدا به فرام چی آرامی شی . سافرا
 یوسفی به خنجه وطن شی . چی یوسفی
 لنگره ایکی ، شنه باغوله ، میراث یوسفی
 او خونی اوجلسونه اوچی اوجلسی
 - ستاسی د میله د فروره کی یوسفی
 ایسی .

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د دی یوسفی سره می د یوسفی
 خبره ران یوسفی یاد شوه همنه به وایی : یوسفی
 هنرمه زده کوره خنجه چی زور یوسفی به
 کورکی یوسفی نیت بیسی . د یوسفی به
 همنه می باید یوسفی چی همنی به
 واده کی زه طیلی و هلوته مجبور کریم نو-
 اوس به همنه خه وایی . خبره داسی
 د همنه چی مو واده و اوله ((ورا)) سره
 د خنجه کورته و یوسفی نای و اوله یوسفی
 می وایی ترخو چی به خنجه طبله وایی
 وهی نای له شی بیسی . او یوسفی توگه
 بی به خنجه واده کی رانلیدی طبله
 و فروله .
 - د طبله سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی
 برسر دی فرام یوسفی نوم ستاسی بری به
 شه کی دی ؟
 - ماد همنه اول نه چی د طبله خنجه
 یوسفی کر ل کورکی چی چی میله او
 اساسی طبله زده کریم . س یوسفی بری
 چی توه می رانده کره ، به بیسی کورکی
 می هم زده کره کره او استاد هانسم
 سره می هم گار کره ای وهندی تال سره
 هم بلد به لری . زما طبله به علی توگه
 زده دوه . زه طبله به خنجه وهم له
 به گوته . اود طبله آواز باید دوسره
 اوجت دی چی د زور می فری باید
 یوسفی خنجه و یوسفی . باید خنجه مگر
 چی د یوسفی اودری موسیقی له پاره د
 طبله یوسفی و لویکی تیر شته . خنجه
 یوسفی طبله همنه جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیرای ، شا .
 د (نئی تال) بلبله ، شادول اوجلسی
 و . همداعلی دی چی یوسفی طبله
 فری وکی یوسفی طبله به اودرسته له شی
 فری وایی .
 - تاسی د طبله ترخه نوم موسیقی
 به کورکی اوجلسی چی ؟
 - به آرومنه ، نغاره ، بنجوا و ریساپ
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره .
 د خنجه جا بنجو سره بلد به نه د لری .
 ما به بیسی کورکی د یوسفی نیت بیسی سره
 بنجو ولیده . خنجه می شوه همنه رانسه
 به خوبونه کورکی زده کره اوجی یوسفی وطن
 به رانلسو د همنه سره می رانسه اوجی -

جوایز این رده رسید خنجه نام دانی
 یوسفی د یوسفی لویکی (هنرمه ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یوسفی -
 د یوسفی لویکی این افتخار ران یوسفی
 د رنقیس همنه و نقاشی طبله ایرلندی -
 " کورکی بران " د رنقلم " پای چی -
 من " کسب کرد .
 " دانی یوسفی لویکی " یوسفی از فار
 یافت جا یوسفی ظاهر دامت :
 " من و سایر اعضای طبله یوسفی
 از یک عامل کسب نیت کریم و از یوسفی -
 آوری تلاش هایی که کورکی بران یوسفی
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر موسیقی
 بهترین اشعار و نقاشی هابری جامع
 افسانجام داد .
 گفتنی است که " کورکی بران " به
 د لول فلج بودن اکثر اعضای بدن همنه
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چی انجام می داد و د رنقلم " پای چی
 من " به کار کورکی دانی " جمعی همدان " -
 ایرلندی ه " د یوسفی " کاراکتر
 او ران یوسفی همنه انگیز احیا نموده -
 است . د یوسفی کورکی همنه یوسفی اسکار
 بهترین هنرمه یوسفی نقاش اول مرد " یوسفی
 گان فرین " بود که د رنقلم " رانندگی
 برای خانم د یوسفی " نقاشی راننده یوسفی
 هیوست خانم د یوسفی راننده همدان او
 هم در همنه نیت بیسی آرا ، ماتند " طبله
 کورکی " مغلوب " دانی یوسفی لویکی
 شد .
 و اما قلم " پای چی من " فقط به -
 همنه یک جا یوسفی همنه نکرد چرا که
 خانم " برنه افریکر " هنرمه ایرلندی
 که د رنقیس مادر " کورکی بران " د ر
 این قلم ظا هر همد اسکار بهترین هنرمه
 یوسفی زن نقاش دوم را یوسفی اسکار -
 بهترین هنرمه یوسفی نقاش دوم نیز به -
 " د لول و همنه کورکی " رسید که د رنقلم
 " افتخار " نقاش یکی از سرکرده همنه
 سها هیوست یک کورکی د ر کورکی د ر جنگ
 های داخلی امریکا " همنه ایالت های
 همنه و جنوبی این کشور د ر کورکی
 نوزدهم " را یوسفی دارد . " افتخار "
 مجبور همنه یوسفی اسکار به خود اخصا چی
 داد تا یوسفی از " رانندگی برای خانم
 د یوسفی " بر افتخار بهترین قلم سال یوسفی .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زینته افتادن را تعین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خولم از زینته افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، قهر کرد و دستد پورا ترک نمود. وین حدس زدیم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زینگی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. موسیقی دلخواه: در قدیم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و زل ها عشق میوزیم. سرگرمی دلخواه: تماشا های فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و بارفتن به خانه یک دوست. اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال در دست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من، اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد. ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است. ۱۰- تاسیس و دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کما نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟ - این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببیند خواهد کرد. در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، چنانچه یکتاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورت چی شد؟)

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسواران تا بید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند. سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوسر بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورت را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نپروهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینورت هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بیدایش کنند.

امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد. جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورت از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هایید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

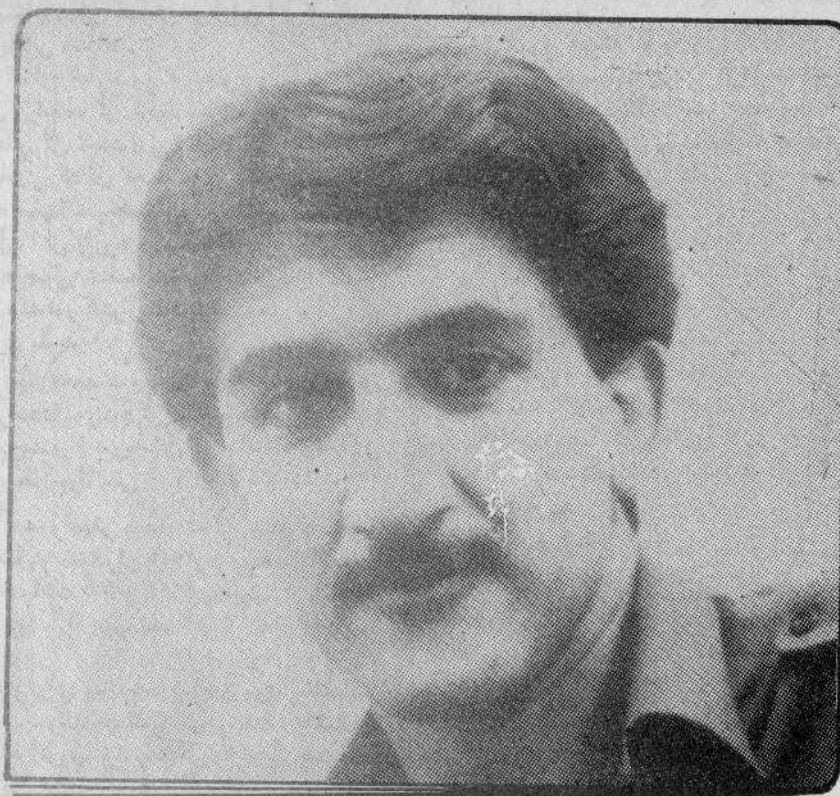
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً شنا -
ختی از تیاتر ندارند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو
ساخته است .

• آیات تیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگر ها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدالی . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گوی تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به اندازه پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثنای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گوی هادرک



درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عیار ساخته ایم که همه
مردم مابخوانند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمپدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟
- اکنون جریان کار های میتودیک
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون بر دو
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
اند .
• چرا ؟
- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپونه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند :

— انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدهی که اینجانسی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب .
 و گاهی نهاد پسر را میخوانند . میپرسند :
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

— چمن طور وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند . هر طرف که بنگرند
 خوا بکاری های مرا میتوانند ببینند .
 مردی که در روز پهلوی نقشه بوده
 داخل صحبت ما شده گفت :

— راست میگوید . انفلاسیون روزها
 روز رشد میکند . ساله (سکون) از
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق دارم . اما (سکون)
 ندایم !

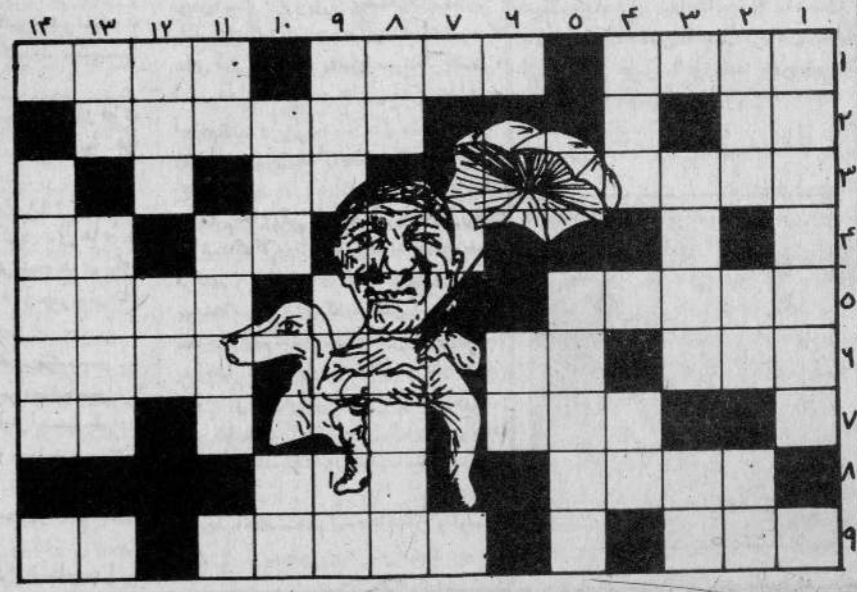
* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده ؟ تاں چیست .
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام (دکه) یک نمایش جدی میباشد
 همچنان یک بیسی کمیدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این بیسها را تأمین
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 — بل مجرد بودن بی سرینا
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 در برط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده شته نیازه
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این هارا بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که
 متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار ، امان عثمانی ، حبیب
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت . من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم .
 * شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 — متا سفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابرم وجود دارد . متا
 سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است .
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

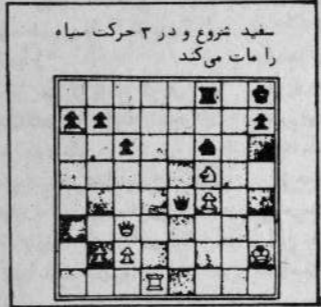
سازمان

جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



شطرنج

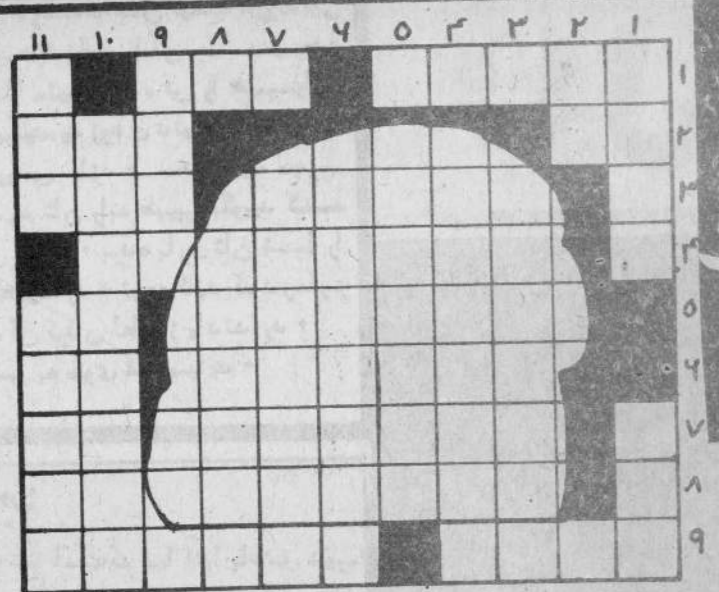


صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	ا	س	ب

جدول

بر اساس شایسته صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
 - ۲- نوشیده میشود - دریاغ
 - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
 - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
 - ۵- با آن خود را می شویم
 - ۶- بار می بزد
 - ۸- توسط آن راه میرویم
 - ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
 - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
 - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
 - ۷- ضد بیداری
 - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:
شما شاعر رویا ها استید و زنده نی را همواره
مثل شعری می بینید به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-
بانتر باشید • درد تان را به طبیعت بگویید که
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگه دارد • توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین
ساخته اید •
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیابید •

متولدین ماه جوزا:

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دورک می کنید • حسرت روزها و خاطره های
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد • شما روزهای بارانی را
دوست دارید • اما روزهای عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود •

متولدین ماه میزان:

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
در دنیا است بهتر است از یادان بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند •

متولدین ماه سنبله:

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز
خوب را انجام خوب بدهید • خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد •

متولدین ماه عقرب:

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی
را داشته باشد • خوشبختی تانرا کم
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید •

متولدین ماه حوت:

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید • هنوز در دنیای
ماکسانی زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند •

متولدین ماه دلو:

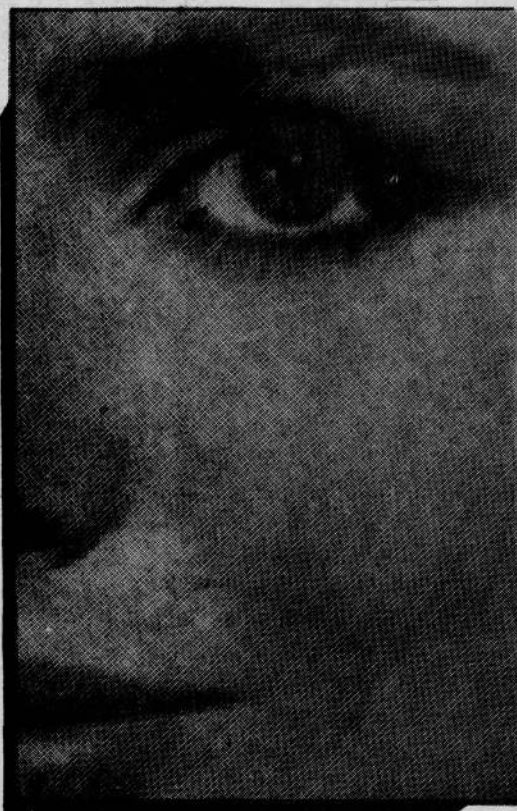
این هم يك تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
مخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی
کی چیزهای زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی:

تجربه یگانه موردی خواهد
بود که در عشق واقعی و نخستین
راه ندارد • اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد • بحث در باره و فسا
مفید نیست • بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید •

متولدین ماه قوس:

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد • در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایند • شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید •



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالک و مقابل سینما ملی
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 پوشاک ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و شب

بوی گلبرگهای که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها در خدمت شماست
 در تمام روز و شب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**